



۷۳۴-۳

## ناصر پاکدامن : محکمه، مصدق یا محاکمه و محکومیت استعمار ، ارتجاع و سلطت

محکمه مصدق یا ... <http://www.chebayadkard.com/> ۸۹

است.

اما محاکمه مصدق تنها مورد توجه افکار عمومی ایران نیست در سراسر جهان سوم همه نگران سرنوشت او هستند. شاید این بار اولی باشد که نوعی همبستگی و همدردی ملل استعمارزده امکان تجلی می‌یابد. رئیس کانون وکلای دادگستری عراق، حسین جمیل، به کانون وکلای ایران تلگرافی می‌فرستد تا به دولت ایران خبر بدهند که او و سه تن دیگر از وکلای عراق حاضرند و کالت دکتر مصدق را بپذیرند و برای دفاع از او و شرکت در محکمه به ایران بیایند<sup>۱۲۱</sup>. خواندنیها به نقل از یک روزنامه فرانسوی می‌نویسد که علاوه بر وکیلان عراقی، پرفسور هانری رولن (که وکالت ایران را در دادگاه بین‌المللی لاهه به عهده داشت) نیز به همراه دو وکیل فرانسوی آمادگی خود را برای دفاع از مصدق اعلام کرده است<sup>۱۲۲</sup>. بازم روزنامه‌ها نوشتند که نمایندگان سیاسی دول عرب و آسیای در ایران به دیدار شاه و زاهدی رفته‌اند و خواسته‌اند که در «ازای خدمات مصدق در مبارزه علیه استعمار خارجی و منی کردن صنعت نفت از مجازات او صرف‌نظر گردد»<sup>۱۲۳</sup>. و حتی وزیر مختار سوریه در ایران، شکیب جابری، به مخبر روزنامه فرانسوی لوموند می‌گوید: «آزاد دکتر مصدق و محکومیت او به مجازاتهای شدید در میان ملل ضد استعمار خاورمیانه انعکاس خوبی نخواهد داشت، زیرا مصدق هر گناهی کرده باشد مبارز سرمستی علیه استعمار انگلستان بوده است»<sup>۱۲۴</sup>.

آزموده ادعاینامه را روزنهم مهر امضاء کرده است اما در دوازدهم مهر است که ادعاینامه منتشر می‌شود. آش دهن سوری نیست و به عنوان یک ادعاینامه حکایت از استعداد و لیاقت ناپیچ نویسنده آن دارد. شخصیت آزموده از همینجا معلوم است و همانند شخصیت همه کسانی است که در نظامهای سرکوبگر و در دورانهای رواج و اعمال روشهای فاشیستی اجرا و قرب فراوان می‌یابند. وقتی ادعاینامه منتشر می‌شود دکتر بقایی هم به دست و پا می‌افتد «ایرادهایی راجع به ادعاینامه» می‌گیرد و

۱۲۱) خواندنیها، ۱۱ مهر ۱۳۳۲ (به نقل از الشعب)، آقای علی شهینزاده نیز این نکته را تأیید کردند و گفتند که مسئولان کانون وکلای ایران، نامه همکاران عراقی خود را به اطلاع مقامات ایرانی رساندند.

۱۲۲) خواندنیها، ۱۵ مهر ۱۳۳۲، به نقل از لو پروگره (Le Progrès).

۱۲۳) خواندنیها، ۷ مهر ۱۳۳۲.

۱۲۴) به نقل از خواندنیها، ۷ مهر ۱۳۳۲.

می‌گوید که این «ادعاینامه به یک مقاله روزنامه انتقادی درجه سوم شبیه‌تر است تا به ادعاینامه مربوط به محاکمه جناب دکتر مصدق‌السلطنه که قهراً دنیایی ناظر آن می‌باشد»<sup>۱۲۵</sup>. واقعاً برای کودتاجویان، مصدق مسئله اساسی شده است. حتی بسیاری از آثانی که ته دل می‌گویند چه خوب می‌شد که پیرمرد همان‌روز ۲۸ مرداد در خانه ۱۰۹ مدفون شده بود! ما انتشار ادعاینامه، موج نفرت و اعتراض مردم بالا می‌گیرد. «نهضت مقاومت ملی» که اکنون راه مصدق را دنیای می‌کند روز پنجشنبه ۱۶ مهر اعلام اعتصاب عمومی می‌کند. در سراسر تهران و شهرهای بزرگ اعتصاب یکپارچه صورت می‌گیرد. دانشجویان، دانش‌آموزان، کارگران همه به تظاهرات علیه حکومت کودتا می‌پردازند. کسبه و بازاریان دست از کار می‌کشند. فریاد «مصدق پیروز است» از همه جا برخاسته است. دستگاه سرکوب به کار می‌افتد: از جمله بازاریان، حاج حسن شمشیری و چند تن دیگر را به تبعید می‌فرستند. شماره دستگیرشدگان بسیار است. می‌خواهند دانش‌آموزان شرکت کننده در تظاهرات را از مدارس اخراج کنند<sup>۱۲۶</sup>. در هفته‌های بعد از کودتا، زندانیها بزرگ شده‌اند: در تهران، قلعه نظامی «قرل قلعه»، زندان شده است؛ قلعه فلک‌الافلاک (که بعدها معلوم می‌شود از ابدیه تاریخی است و باید مرمت و حفاظت و افتتاح شود) و جزیره خارک (که آن زمان نه «در بتم خلیج فارس» بود و نه لنگرگاه بارگیری کشتی‌های نفتکش) هم به زندان و تبعیدگاه تبدیل می‌شود. بیست و سوم مهر، آقای هنلرمن سخنرانی می‌کنند و برای آنها که نمی‌دانند از مصائب و بلاهایی که نهضت ملی ایران به ملت و مملکت و دنیا و پینگه دنیا وارد آورده است سخن می‌گویند. یکی دو روز پیش از این، روزنامه‌ها خبری می‌دهند که محاکمه مصدق در سالن سینمای باشگاه افسران پادگان سلطنت آباد انجام می‌شود<sup>۱۲۷</sup>. هنوز سرلشکر افخمی رئیس دادگاه است. اما در اواخر مهر، شایعه

(۱۲۵) شاهد، ۳۰ آبان ۱۳۳۲.

(۱۲۶) درباره جریان این تظاهرات از جمله نگاه کنید به: روشنفکر، شماره ۱۶ مهر، ۲۳ مهر ۱۳۳۲.

(۱۲۷) آقای علی شهیدزاده کتف کردند و پذیرفتند که چگونگی تدوین لایحه را به نحو زیر برای نگارنده تشریح و تفریح کنند (۱۳۶۰/۱/۲۴):

«مرحوم دکتر عبدالله معظی بوسیله پسر عموی خود مرحوم دکتر حبیب‌الله معظی از من خواستند که با ایشان ملاقاتی بکنم. این ملاقات احتمالاً در اوایل مهر، یعنی پس از انتشار ادعاینامه دادستان صورت می‌گیرد. دکتر معظی به من گفت از ادعاینامه‌ای که دادستان ارتش علیه دکتر مصدق صادر کرده و اینکه

تعویض او بر سر زبانهاست و در اوایل آبان، مرلشکر مقبلی را که با نانک به منزل مصدق حمله نکرده بود جانشین او می‌کنند. اکنون می‌دانیم که با انتشار اعلاننامه دادستان (۱۲ مهر) است که تدوین لایحه دفاعی دکتر مصدق به همت دکتر معظمی و بوسیله آقای علی شهیدزاده وکیل دادگستری آغاز می‌شود و هنوز مرلشکر افخمی رئیس دادگاه است که تدوین این متن به انجام می‌رسد و این همان متنی است که قسمتی از لایحه دفاعی مصدق را در رد صلاحیت دادگاه تشکیل می‌دهد و در کتاب از صص. ۱۳۹) جلسه سوم تا جلسه چهارم صفحه ۱۶۵، قبل از عنوان فصل سوم [در محاکمات مربوط به... ] به چاپ رسیده است.

عنفریب محاکمه ایشان شروع می‌شود قطعاً اطلاع دارید. مطلب اصلی این محاکمه، این نکته است که شاه حق عزل نخست‌وزیر را داشته است یا نه؟ دکتر مصدق که به فرمان عزل ترتیب اثر نداده به این استناد بوده که در حکومت مشروطه، شاه حق عزل نخست‌وزیر را ندارد و برعکس دادستان ارتش به استناد این اصل قانون اساسی که گفته عزل و نصب وزراء به فرمان پادشاه است، دکتر مصدق را متهم و یاغی معرفی می‌کند.

«از من پرسیدند که آیا حاضرید برای دکتر مصدق لایحه دفاعیه‌ای تهیه کنید که در آن برای صحت نظریه دکتر مصدق و رد نظریه دادستان، برطبق اصول قانون اساسی استدلال شود. و در جنب این مطلب اساسی دو مطلب دیگر وجود دارد یکی راجع به اینکه محاکمه وزراء باید در دیوان کشور باشد و دیگر اینکه تشکیل این دادگاه نظامی قانونی نیست».

«من به آقای دکتر معظمی گفتم که با اینکه رابطه شخصی با دکتر مصدق ندارم چون می‌دانم که وکلای دیگر که حتی با دکتر مصدق همکاری نزدیک داشته‌اند از قبول این کار خودداری خواهند کرد و یا توانایی انجام آن را ندارند، این کار را به عنوان یک وظیفه ملی می‌پذیرم و مخاطرات احتمالی آن را هم قبول می‌کنم مشروط به اینکه هیچ کس نداند که تهیه این لایحه بوسیله من بوده است».

«تهیه این لایحه که مستلزم مطالعه دقیق و مکرر قوانین و بخصوص قانون اساسی و قانون دادرسی ارتش و قانون اصلاحی دادرسی ارتش (که خود دکتر مصدق امضاء کرده بود) بود مدتی طول کشید و برای احتیاط از اینکه کشف نشود، من فقط در منزل کار می‌کردم و حتی برای ماشین کردن لایحه از اینکه به ماشین نویسی دفترم بدهم مضایقه می‌نمودم و تمام زحمت ماشین کردن لایحه با تغییر و تبدیلهای آن را خانم فروغ معظمی همسر دکتر حبیب الله معظمی که سابقه ماشین نویسی داشت به عهده گرفته بود و او هم به عنوان وظیفه این خدمت

به این ترتیب آغاز محاکمه (۱۷ آبان) نزدیک می‌شود. مقاومت گسترده و وسیع است. دیگر کسی به فکر این نیست که اگر شاه برود استقلال می‌رود همه به این نتیجه رسیده‌اند که اگر شاه بماند، استقلال رفته است. شاه که می‌نویسد در «میان استقبال عمومی» به وطن بازگشت، اکنون از ترس مردم، اعلام می‌کند که در چهارم آبان مراسمی برگزار نمی‌شود. بعد هم بالاخره مراسم «تولد مبارک» را با

را انجام می‌داد».

«لایحه که تدوین و تکمیل می‌شد من آن را قسمت به قسمت به دکتر عبدالله معظمی می‌دادم ولی هرگز نمی‌دانستم که او به چه وسیله لایحه را به دکتر مصدق می‌رساند. و گمانم اینست که تا محاکمه بدوی خاتمه یافت و مسئله تعیین وکیل برای فرجامخواهی طرح نشد دکتر مصدق هم نمی‌دانست که این لایحه بوسیله چه کسی تنظیم شده است».

«ولی پس از صدور حکم دادگاه بدوی که طبق قانون مصوب خود دکتر مصدق حکم آن قاضی فرجام بود ولی طبق قانون سابق دادرسی ارتش قابل تجدیدنظر، من اظهارنظر کردم که لازم است ما برطبق قانون دکتر مصدق عمل کنیم یعنی فرجام بخواهیم و دکتر معظمی هم با نظر من موافق بود. بنابراین دکتر معظمی به همان وسائلی که داشت به دکتر مصدق پیشنهاد فرجامخواهی کرده بود و در این موقع به دکتر مصدق معرفی کرده بود که تهیه لایحه بوسیله من بوده و برای فرجامخواهی وکالتنامه به نام من بنویسد و در متن وکالتنامه برای فرجامخواهی، مرحوم مصدق اسامی آقایان مجدزاده و حسن صدر را هم اضافه نمود و با اعضای این وکالتنامه و ارائه آن به دیوان کشور دادگاه تجدیدنظر، وکالت سه نفر علی بود. لذا هرگز دستگاههای دادرسی ارتش و هیچکس ندانست که تنظیم لایحه اولیه بوسیله من بوده است تا اینکه خود دکتر مصدق در قبیل عکسی که در مرداد ۱۳۳۵ از احمدآباد برای من فرستاد به این موضوع تصریح کرد و از آن پس این مطلب نیز دانسته شد».

دکتر مصدق در ضمن دفاعیات خود سراسر این لایحه را در محکمه می‌خواند. تنها دو قسمت آن را حذف می‌کند. قسمتی که به شرح این استدلال اختصاص یافته بود که آیا فرمان عزل نخست‌وزیر به معنای فرمان عزل وزیر هم هست یا نه و قسمت دیگری که از حق شرکت و دفاع وکلای غیر نظامی در دادگاه‌های نظامی بحث می‌کند. در قسمتهای دیگر، اینجا و آنجا دکتر مصدق عباراتی را اصلاح کرده است و برخی کلمات را با کلمات دیگر جانشین ساخته است (مثلاً به جای «دادستان یا ناشرگیری کامل»، «دادستان بدون شم قضایی»، «آنورد، سرنویس آرموده»).

احتیاط بسیار در هشتم آبان برگزار می‌کنند. روزنامه‌ها هنوز مهيار نشده است. «نهضت مقاومت ملی» روزنامه‌هایی منتشر می‌کند، «حزب توده» هم چندین هفته‌نامه دیگر با توجه فراوانی که به مسئله مصدق می‌کند و با انتشار اخبار و اطلاعات درباره مقاومت مردم می‌کوشند که هم خواننده داشته باشند و هم از جریان امور، روایت دیگری جز روایت کودتاچیان به دست دهند. توقیف روزنامه‌ها شروع می‌شود. اولین قربانیها، البته روزنامه‌های منتسب به «نهضت مقاومت ملی» و «حزب توده» هستند. روزنامه‌های حزب توده هم تغییر لحنی داده‌اند و به «جریان سازشکار» جبهه ملی و مصدق لاقابل بانظری ملاحظت‌آمیز و مواهبت‌انگیز صحبت می‌کنند<sup>۱۲۸</sup>. با از میان رفتن این روزنامه‌ها، روزنامه‌های دسته دوم (روشنفکر، سپید و سیاه، اتحاد ملی، اتحاد ملل، و فردوسی) میدان می‌گیرند. توقیف سراغ آنها هم می‌آید. روشنفکر در هفتم آبان سرمقاله‌ای می‌نویسد که «حاکم مصدق به صلاح ملت نیست» روشنفکر را توقیف می‌کنند. البته توقیفها طولانی نیست و چند روزی بیشتر به طول نمی‌کشد. در جریان محاکمه مصدق و نظاهرات ۱۶ آذر دانشگاه، اتحاد ملی و اتحاد ملل هم مدتی توقیف می‌شوند و یا از توزیع آنها جلوگیری می‌شود. با هر توقیف، روزنامه‌ها دست به عصا تر راه می‌روند اما بالاخره باز هم هستند و تا بهار و تابستان ۱۳۳۳ با چاپ عکسی، شایعه‌ای، مقاله نیشداری، دلها را خنک می‌کنند. البته دولت کودتا به فکرتامین «امنیت عمومی» است و مرتب «توطئه» کشف می‌کند و هشدار می‌دهند. چهارشنبه اول مهر دولت اعلامیه‌ای می‌دهد که بگوید:

«دولت توجه و صرف وقت خود را برای کشف توطئه‌های خائنین، دستگیری اقلیت ناچیز و بیوطن معطوف می‌دارد که مجازات آنها مقدم بر هر چیز می‌باشد. آنها می‌که برای اجرای نقشه‌های شوم خود اسلحه و نارنجک در نقاط مختلف تهیه و ذخیره کرده بودند که خوشبختانه بسیاری از آن کشف و مجرمین تحت تعقیب قرار گرفته و بزودی به کیفر خواهند رسید».

و بعد هم اضافه می‌کند:

«اشخاصی که طبق ماده ۵ حکومت نظامی جلب می‌شوند روی گزارشات دقیق و سوءظن قوی بوده است و اگر احیاناً افراد بیگناه

۱۲۸. برای مثال نگاه کنید به شماره‌های مختلف دنیای امروز در مهر ۱۳۳۲.

جلب شوند به مجرد رسیدگی به وضعیت آنها، آزاد و مورد نوازش (کذافی الاصل) و جبران قرار خواهند گرفت»<sup>۱۲۹</sup>.

سرکوب شکل می‌گیرد و گسترده می‌گردد. فرمانداری نظامی آلت این سرکوب است. البته همه‌جا، شهرباتی و ارتش و برخی از سرشناسان و روحانیان نیز به کمک می‌آیند.

از همین ایام است که «ندامت‌نامه نویسی» باب می‌شود. حزب توده به افراد خود رسماً دستور می‌دهد که اگر گرفتار شدند اظهارندامت کنند تا خلاص شوند. امروز کسی را می‌گیرند و بعد فردا ندامت‌نامه‌ای است که می‌گویند من به هیچ حزب و دسته‌ای تعلق نداشته‌ام و به شاه و... هم وفادار بودم و هستم. شاید در ماه آبان باشد که اولین ندامت‌نامه‌ها در روزنامه‌های کثیرالانتشار به چاپ می‌رسد. مراسم ندامت‌کاری به سزج مسخره می‌رسد، تصویری را (که احتمالاً مربوط است به توقیف شدگان تظاهرات ۲۱ آبان) چاپ می‌کنند<sup>۱۳۰</sup> از اصفهان؛ چهارمعم، دو نظامی و یک شخصی در ردیف اول، و شش دانش‌آموز سرتراشیده در ردیف دوم. و بعد توضیح می‌دهند:

«هفته گذشته مراسم توبه عده‌ای از دانش‌آموزان که در تظاهرات اخیر شرکت داشتند در منزل حضرت آیت الله آقای امام جمعه اصفهان با حضور حضرت آیت الله حاج علم الهدی شیرازی و آقایان نجفی و حبیبی به عمل آمد. در این مراسم سرهنگ صبا و سرگرد نوربخش دادستان و فرماندار نظامی هم شرکت داشتند. ابتدا به دستور امام جمعه، آقایان... که برای توبه و اظهارندامت آمده بودند وضوء گرفته و رو به قبله صیغه توبه را در حالیکه آقای حبیب آبادی قرائت می‌کرد به صدای بلند خواندند و دعا کردند که خداوند از گناهان گذشته آنان درگذرد. پرونده این چند نفر که نسبت به شاه و میهن اظهار وفاداری کرده بودند بسته شد و آزاد گردیدند».

همین بساط در رشت هم برقرار است؛ فرماندار نظامی میداندار است. افراد را دستگیر کرده است.

«از این افراد کسانی که تقصیراتشان چندان مهم نبود در مسجد جامع

۱۲۹) فرمان، سوم مهر ۱۳۳۲.

۱۳۰) کیهان، ۸ آذر ۱۳۳۲، ص. ۹.

با حضور مردم و امام جماعت، پس از ادای سوگند و اظهار ندامت از گذشته آزاد شدند».

عده دیگری به حبسهای پنج تا هفت ساله محکوم گردیدند<sup>۱۳۱</sup> در ۲۱ آبان، در شاهی آن روز، ۱۰۹ نفر را توقیف می‌کنند که ۷۰ نفرشان پس از سوگند آزاد می‌شوند<sup>۱۳۲</sup> و در رضائیه آن روز و «اورمی» امروز، شبی در مسجد، مردم را به شاه دوستی و میهن پرستی دعوت می‌کند و روزنامه می‌نویسد که «بسیار هم موفق می‌شود»<sup>۱۳۳</sup>.

اما مبارزه همچنان ادامه دارد و فریاد «مصدق پیروز است» خاموش نمی‌شود. در آبادان، در پالایشگاه شعیار نوشته‌اند و مأموران مجرمان را جستجو می‌کنند<sup>۱۳۴</sup>. قرار است با شروع محاکمه مصدق، اعتصاب عمومی اعلام شود. ایران ما در روز جمعه ۲۲ آبان می‌نویسد: «تمام هفته صحبت از اعتصاب بود». محاکمه بعد از ظهر یکشنبه هفدهم آبان شروع شد و روز بعد روزنامه مهدی میراشرفی نوشت «از دیروز محاکمه بزرگترین هنر پیشه سیاسی در کاخ سلطنت آباد در محیط تماشاخانه آغاز شد. مصدق السلطنه از ابتداء تا انتهای محاکمه مثل یک آکتور کمندی تماشاچیان را می‌خنداند»<sup>۱۳۵</sup>. اما در واقع حکومت می‌لرزید. «نهضت مقاومت ملی» برای آزادی مصدق و اعتراض به دادگاه اعتصاب عمومی اعلام کرده بود. روز پنجشنبه بیست و یکم سراسر ایران، اعتصاب است و تهران در تظاهرات غرق شده است. مأموران حکومت نظامی دانشگاه و خیابانهای اطراف آن را محاصره کرده‌اند. بازار و دکاکین تعطیل است. در سلطنت آباد، هنوز بحث در صلاحیت محکمه است. جلسات را طولانی و طولانی تر می‌کنند که دادگاه به صلاحیت خود رأی بدهد. جلسه اول دادگاه (روز یکشنبه) حدود سه ساعت طول می‌کشد. جلسه دوم هم به همین طریق. اما از روز سه‌شنبه، در جلسه سوم، ناگهان محکمه سرعت برمی‌دارد: جلسه را ساعت ده و بیست دقیقه صبح شروع می‌کنند و ساعت نه و نیم بعد از ظهر خاتمه می‌دهند. جلسه چهارم هم از ساعت نه و بیست دقیقه صبح چهارشنبه تا ساعت هشت و نیم بعد از ظهر ادامه دارد. روز پنجشنبه هم دادگاه در همین ساعات برقرار است. و کیلان اعتراض می‌کنند. گوش شنوایی نیست. می‌خواهند زودتر دادگاه خود را صالح بشناسد. اما در سراسر ایران، اعتصاب است. تظاهرات تهران به خون کشیده می‌شود.

(۱۳۱) بست تهران، ۸ آذر ۱۳۳۲.

(۱۳۲) ۱۳۲، ۱۳۴ (کهان، ۲۶ آبان ۱۳۳۲).

(۱۳۵) آتش، ۱۸ آبان ۱۳۳۲.

روزنامه های رسمی خود می نویسد که یک نفر کشته شده است و بعد هم اضافه می کنند که ۲۱۸ نفر را به خازک تبعید کرده اند. در همین روز است که دولت دستور می دهد که سقف بازار را خراب کنند و خراب کردن سقف بازار را شروع می کنند<sup>۱۳۶</sup>. چند روز بعد (۲۵ آبان) مصدق هم در محکمه، سخن پراکنی آزموده را قطع می کند تا به بستن بازار و اعتصابات اشاره کند (جلسه هشتم).

آنچه در محکمه می گذرد بیش از پیش کودتاچیان و نوکران سرسپرده استعمار و دربار را رسوا می کند. محاکمه، محاکمه مصدق از آب درمی آید و تبدیل می شود به محاکمه استعمار و محاکمه شاهی که به اشاره ارباب، بیخبر مملکت را و ن می کند و می رود که «دست نومی» دراز کند (جلسه ۱۴، ص. ۳۷۷). سخنان پیرمرد دهن به دهن می گردد. باز هم مصدق است که از دادگاه مردم پیروز درمی آید. محکمه مصدق از یک جهت دیگر هم استثنایی است: این شاید تنها موردی باشد که شرح و تفصیل محکمه، بطور نسبتاً کامل، لااقل در آغاز کار، منتشر می شود. این را رژیم کودتا نمی خواهد. اما هنوز آنقدرها استحكام نیافته که جلوی این کار را بگیرد و بالاجبار در مقابل فشار افکار عمومی ایران و جهان عقب نشینی می کند. روزنامه لوموند می نویسد که این دادگاه یکی از مهمترین دادگاههای تاریخ است<sup>۱۳۷</sup>. همه از ایران و خارج، به تالار آینه سلطنت آباد چشم دوخته اند. بنابرین نمی شود کاری کرد. اما دولت هم می خواهد از فرصت استفاده کند و مصدق را یکسره بی اعتبار و آبرو کند. این کار به عهده آزموده است و با بیانات بی پایان او در هفته دوم دادگاه شروع می شود اما در همان هفته اول بحث درباره «صلاحیت» دادستان و قضات را به بن بست کشانده بود و نشان داده بود که این دادگاه، خیمه شب بازی است و با چیزی که یکسره بیگانگی دارد حق و حقیقت و اصول ابتدایی و عام حقوقی است. به این بحث نگاهی کنیم:

جلسه پنجم، پنج شنبه ۲۱ آبان، روز اعتصاب عمومی. ساعت نه و بیست دقیقه جلسه شروع می شود. اول تا ساعت ده و سه ربع، دادستان حرفهایش را ادامه می دهد. بعد تنفس می دهند. ساعت یازده دوباره جلسه تشکیل می شود. رئیس می خواهد به سرقیب ریاحی اجازه صحبت بدهد، مصدق اعتراض می کند و بالاخره

۱۳۶) از جنبه نگاه کند به خواندن آنها، شماره ۱۶، سال ۱۲، ۲۳ آبان ۱۳۳۲ و ایران ماه، ۲۲ آبان

۱۳۳۲ و شماره های اطلاعات و کیهان، در روزهای ۲۱ تا ۲۳ آبان ۱۳۳۲.

۱۳۷) به نقل از خواندن آنها، شماره ۱۶، سال ۱۲، آبان ۱۳۳۲، ص. ۸۰.



شروع به صحبت می‌کند. توضیح می‌دهد و به آخرین دفاع می‌پردازد و می‌خواهد دوباره بگوید که شاه نه تنها در مورد عزل و نصب وزراء بلکه در هیچ امری از امور مملکت شخصاً اختیار اقدام و عملی ندارد و آنچه در ۲۸ مرداد شده است کودتای خارجیان بوده.

«من می‌گویم شاهی می‌خواهم که پادشاه این مملکت باشد... و هر وقت گفتند «برو» بگویند من شاه این مملکت هستم و هیچ کجا نمی‌روم». (جلسه ۵، ص. ۱۹۵).

و بعد اضافه می‌کند:

«در آخرین دفاع خود می‌خواهم از روی حقیقتی پرده برگیرم... این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی را به حبس و بند می‌کشند... چرا؟ برای شخص من خوب روشن است... می‌خواهم طبقه جوان مملکت که چشم و چراغ و مایه امید مملکت هستند علت این سخت‌گیری و شدت عمل را بدانند و از راهی که برای طرد نفوذ استعماری بیگانگان پیش گرفته‌اند منحرف نشوند و از مشکلاتی که در پیش دارند هیچ وقت نهراسند و از راه حق و حقیقت باز نمانند. به من گناهان زیادی نسبت داده‌اند ولی من خود می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسلیم خارجی‌ها نشده و دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کرده‌ام و در تمام مدت زمامداری یک هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود و هیچ عاملی جز اینکه ملت در تعیین سرنوشت مملکت دخالت کند نداشتیم...» (همانجا)

رئیس جلوی صحبتش را می‌گیرد که «مربوط به صلاحیت نیست. نمی‌توانم اجازه دهم». مصدق با عصبانیت می‌گوید: آخر... من باید به این مرد جواب بدهم یا نه؟» رئیس باز می‌گوید «آقا مربوط به صلاحیت نیست». مصدق پافشاری می‌کند: «آقا به خدا مربوط به صلاحیت است. خواهش می‌کنم اجازه بفرمائید». رئیس نمی‌گذارد: «بفرمائید آقای دکتر بنشینید. چون مثل اینکه حرفهای شما تمام شده و نوبت آقای سرتیپ ریاحی است» و روبه سرتیپ ریاحی می‌کند: «آقای سرتیپ ریاحی شما اعتراض دارید؟»

سرتیپ از جای خود برمی‌خیزد که جوابی بگوید، مصدق فریاد برمی‌آورد: «چی چی نوبت سرتیپ ریاحی. این حرف را نمی‌گذارید بزنم بسیار خوب، مطالب

دیگری دارم بگویم». و به شرح قضیه گاو صنتوق و اسناد آن می پردازد. ساعت یک و پنجاه دقیقه تنفس می دهند. دو ساعت بعد (سه و چهل و پنج دقیقه) دوباره محکمه برقرار می شود. مصدق باز صحبت می کند. قضیه نه استند را می گوید. وقتی صحبت مصدق تمام می شود ساعت چهار و ده دقیقه است. وکلای ریاحی باید درباره صلاحیت صحبت کنند. از رئیس دادگاه تقاضا می کنند جلسه را ختم کنید که ما تا روز شنبه لایحه را تهیه کنیم. رئیس نیم ساعت تنفس می دهد که مشورتی بکنیم و تصمیمی بگیریم.

آزموده اصرار دارد که جلسه هرطور هست ادامه پیدا کند. ساعت چهار و نیم جلسه دوباره تشکیل می شود. مصدق پیش از این گفته بود که حرفهایم تمام شود دیگر در جلسه حاضر نخواهم شد و حالا نیامده است: «یکی دوبار سرگرد شکوهی منشی دادگاه اعلام کرد متهمین را بیاورند» ولی خبری از دکتر مصدق نشد. باز تکرار کرد. افسری از آن طرف سالن جواب داد «چه کنیم، نمی آید». از این حرف همه به خنده افتادند و بیش از همه سرتیپ معین پور... می خندید. در همین صحبتها بودند که دکتر مصدق را در حالیکه زیر بازویش را گرفته اند به جلسه آوردند. جلسات بی دریغ، صبح و عصر و ساعات متوالی... دکتر مصدق را خسته تر و کوفته تر کرده. چشمهای او نیمه باز بود. چون پله های چندی را طی کرده بود شدیداً نفس نفس می زد. پاهایش به زمین کشیده می شد و به کمک عصا خویشتن را می کشاند. به جلو رسید و روی نیمکت اتهام قرار گرفت»<sup>۱۳۸</sup>.

رئیس می گوید مجوزی برای تعطیل دادگاه نیست، پس حرف بزنید. سرهنگ شاهقلی صحبت می کند. «شمرده حرف می زد. محکم استدلال می کرد. شکننده و منطقی بحث می نمود. با چشم و ابرو نیز با سرتیپ دادستان اشاره می کرد و آنجا که می خواست دلایل دادستان را مردود سازد طوری با سر و گردن ابراز محبت و دوستی به او می کرد که به طور اطمینان دلایل او دن دادستان را نیز لکه دار نمی نمود»<sup>۱۳۹</sup>.

با این کلمات، روزنامه نگاری در آن روزگار از به صحبت ایستادن سرهنگ شاهقلی یاد می کند. کسی توقع نداشت که آدمی در ارتش کودتاجی پیدا شود و از مصدق دفاع کند. چهره بزرگمهر با دعوی روز اول و ماجرای «پدر سوخته باشی اگر...» برای همه شناخته شد. در کنار مصدق بود. اما وکلای مدافع دیگر خیلی

تشریفات حرف می‌زدند. ریاحی هم اصلاً می‌گفت «مرا دنبال این ادعای نام آورده‌اند. مثل یک کامیون ده‌تنی که در پشت آن یک سطل کوچکی آویزان کرده باشند» (جلسه ۵، ص. ۲۰۵). حالا که شاهقلی به صحبت آغاز کرده است و کیل ریاحی است. ارتشی است و حقوق‌دانی بی نظیر. استدلال‌اش دادگاه را به لرزه در می‌آورد. بی شک، پس از مصدق و آزموده، مشخص‌ترین چهره این محکمه است. صحبت او ادامه دارد: اما «همه خسته شده بودند. از همه خسته‌تر دکتر مصدق بود که با سرش را روی دستهایش می‌گذارد و جرت می‌زد و با دست چپ پهلوی خود را ماساژ می‌داد و صدای آخ آخ او دو صف جلوراً خوب متوجه درد پهلوی او می‌کرد... شاهقلی هم خسته شده بود. یکساعت و نیم بود که حرف زده بود و استدلال کرده بود. یکپهوجمله‌اش را برید و گفت: بنده استدعا می‌کنم چند دقیقه تنفس بدهید چون دهان بنده خشک شده است». رئیس یا ده دقیقه تنفس موافقت می‌کند اما آزموده می‌گوید: «لیوان آب جلوی شماست میل بفرمائید...» شاهقلی اضافه می‌کند «قریان بنده که نقصیری ندارم. آقای رئیس تنفس دادند... اما به جان شما گلویم خشک شده است» (جلسه ۵، ص. ۲۰۸).

ساعت شش و نیم دوباره دادگاه راه می‌افتد. شاهقلی حرف می‌زند: قوانین مصدق، معتبر است... اگر هم نبود، دادگاه شما صلاحیت رسیدگی به این اتهامات را ندارد. به دقت و ظرافت و همراه با مقداری تعارف و احترام برای رئیس دادگاه و دادستان محترم همه این حرفها زده می‌شود. ساعت هشت که او می‌نشیند، سرهنگ آرمین، وکیل دیگر ریاحی، برمی‌خیزد که آقای رئیس، زنگه را بزنید و دادگاه را تعطیل کنید: این پرونده، ناقص است و بعد هم ماده‌ای را از قانون دادرسی ارتش (ماده ۲۰۵) را می‌خواند که نوشته است دادگاه نظامی حق رسیدگی به صلاحیت خود را ندارد و اگر به صلاحیتش اعتراض شد فقط باید این اعتراض را به مافوق خبر بدهد و در انتظار جواب بماند. همین.

در جلسه ششم آزموده به پاسخگویی می‌پردازد و در این پاسخ بر اظهارات ضعیف‌ترین وکیلان تکیه می‌کند و بعد به بزرگداشت از شاهقلی می‌پردازد: «افسر تحصیل‌کرده»، «با ایمان»، «لیسانس حقوق» که «سأله‌است از محضر ایشان کسب فیض می‌کنم» و «همواره بنده را ارشاد می‌کنند» «منتهی قادرند همین الساعه دو ساعت صحبت کنند که... الان شب است و قادرند بسیاری از اشخاص را مردود کنند که واقعاً شب است یا روز» «حتی در صحبت‌های عادی بسیار محتاطند. اینجا هم خواستند نه سیخ بسوزد و نه کباب. تنها ضررش این بود که جلسه دادگاه طولانی

شود»، «استاد من هستند» (جلسه ۶، ص. ۲۲۲). و بعد به استدلالات دیگران می‌پردازد و باز با همان حرفهای همیشگی. اما اصلاً اشاره‌ای به حرف آرمین نمی‌کند. بالاخره شنبه بعد از ظهر، رئیس از او می‌پرسد راجع به ایرادات «سرکار سرهنگ آرمین توضیحاتی ندارید. اگر توضیحاتی دارید برای روشن شدن ذهن دادگاه بفرمایید»<sup>۱۰</sup> آرموده دربارهٔ نقص پرونده توضیحی می‌دهد اما باز دربارهٔ مادهٔ ۲۰۵ حرفی نمی‌زند. و کلاً دوباره جواب می‌دهند. میرجلالی می‌گوید اعضای دادگاه باید از میان کسانی انتخاب شوند که در زیر فرمان مصدق یعنی وزیر جنگ نبوده باشند، مثلاً افسران ادارهٔ بازرسی ارتش. باز شاهقنلی حرف می‌زند که چرا جنسیت را صبیح و عصر تشکیل می‌دهید. دادگاه باید در ساعات اداری تشکیل شود. این کار برای ما مجال فکر و تهیه و آماده‌گی نمی‌گذارد. این کار هیچ جای دنیا سابقه ندارد. وقت اداری دادگاه هم مثل وقت همهٔ ادارات دیگر است و «مفهوم ۱۸ ساعت کار از «وقت اداری» مفهوم نمی‌شود».

اعتراض آنقدر صریح و روشن است که آن روز جلسه را ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر تعطیل می‌کنند. فردا روزنامه‌ها نوشتند که «دیروز جلسه دادگاه فقط دو ساعت طول کشید».<sup>۱۱</sup> این اولین عقب‌نشینی است. اما روز یکشنبه (۲ آبان) است که من بست حقوقی پیش می‌آید و دادگاه و دادستان و داوران همگی همچون خردرگل می‌مانند؛ شاهقنلی صحبت می‌کند و آنچه را که آن روز، آرمین به اختصار گفته بود توضیح می‌دهد. مثال می‌زند، ماده قانون می‌آورد؛ این اتهام، اتهام سیاسی است و این دادگاه صالح نیست. دادستان و اعضای این دادگاه (به استثنای رئیس دادگاه که بازنشسته بوده است) مرنوس منتهمان بوده‌اند و مرنوس حق قضاوت رئیس را ندارد. آقای آرموده گفتند که من که خود را مرنوس این آقایان نمی‌دانم. ما مرنوس بزرگ ارتشداران فرمانده هستیم. شاهقنلی می‌گوید:

«یک مفهوم این است که الان دادگاه محترم به فرمان بزرگ ارتشداران منصوب شده‌اند، دادستان محترم به فرمان بزرگ ارتشداران فرمانده منصوب شده‌اند. اگر مفهوم را اینطور تصور کنیم که یعنی خود بزرگ ارتشداران، فرمانده است چطور می‌شود قاضی، مدعی و متهم یک نفر باشد. یقیناً اینطور نیست... این اعتراض ما به صلاحیت است اما در

۱۰) گپهان، ۲۴ آبان ۱۳۳۲.

۱۱) اطلاعات، ۲۴ آبان ۱۳۳۲.

دادگاه‌های عمومی، صلاحیت تشخیص صحت و سقم این اعتراضات به عهده دادگاه محترم است ولی در دادرسی ارتش، خود دادگاه محترم صلاحیت ندارند که تشخیص دهند آیا ما... صالح هستیم یا نه؟ زیرا ماده ۲۰۵ می‌گوید: دادرسی این دادگاهها در موارد رد این قانون باید از دخالت خودداری و مراتب را به مقامی که امر تشکیل دیوان حرب را داده است گزارش دهند تا در صورت وارد بودن دلایل، به جای آنها دادرسی دیگری تعیین شود. «عین ماده موجود است... اجرای قانون محتاج به بحث زیادی نیست...» شما اعضای دادگاه باید فوراً دلایل ما را به مقامی که امر به تشکیل این دادگاه داده ابراز دارید و منتظر نتیجه باشید...»

دادگاه در گُل فرو می‌رود: «رئیس دادگاه با دقت این ماده را یادداشت کرد. بی اندازه در آن دقیق شد. شاهقلی به کرات آن را تکرار کرد و بر روی کلمات آن اتکاء نمود و با تأکید می‌گفت: «محل تأمل نیست و تعیین صلاحیت دادگاه با مقام دیگری است و شما وظیفه‌ای جز همین ندارید که گزارش بدهید و منتظر وصول دستور شوید... اعضای دادگاه هم متوجه این ماده و این استدلال شده بودند. دادستان نیز دست در زیر چانه گذاشته عمیقاً به فکر فرو رفته بود. رئیس دادگاه هم مرتب ماده را مرور می‌کرد. دکتر مصدق چشم به لب و دهان سرنهنگ شاهقلی دوخته باتکان دادن سر و گفتن «هوم هوم» او را تأیید می‌کرد. سرتیپ معین پور چشم از صورت شاهقلی بر نمی‌داشت و سرتیپ ریاحی... لبخند رضایت می‌زد»<sup>۱۴۲</sup>. رئیس پس از مدتی تفکر گفت: «توضیحات بیشتری دهید که دادگاه روشن شود». شاهقلی باز ماده را می‌خواند و باز توضیح می‌دهد: «این عین ماده است و من از خودم چیزی نمی‌سازم». «اگر در حکم دادگاه نوشته می‌شود به نام نامی بزرگ ارتشتاران ابلاغ می‌شود، این مقصود نیست که بزرگ ارتشتاران در مقام دادستان هستند».

رئیس مرتب از شاهقلی سؤال می‌کند و بالاخره از دادستان می‌خواهد توضیح بدهد. توضیح او این است که چطور سپید می‌تواند زیر دست سرلشکر باشد. «همه تحت او امر ملوکانه هستیم» «به هر حال می‌توان به آئین نامه‌های ارتش رجوع شود». شاهقلی اضافه می‌کند که دادستان می‌گوید اگر محاکمه در این دادگاه باشد «مصلحت است». «بنده این مصلحت را نمی‌دانم. بنده هر چه توی این کتاب قانون

رفته می‌دانم. مصلحت در اختیار من نیست».

رئیس به جایی می‌رسد که بپرسد «خوب اگر بخواهیم این نامه را بنویسیم، چگونه باید نوشته شود». شاهقلی می‌گوید: «متن گزارش را هم بنده عرض کنم». حاضران می‌خندند و او اضافه می‌کند: «به این ترتیب: چون وکلای مدافع متهمین می‌گویند به استناد بند...» و همین‌طور ادامه می‌دهد و رئیس که بعد می‌بیند خیلی بد شده اضافه می‌کند «الیه دادگاه وظیفه‌ای دارد...» «آزموده هم توضیح می‌دهد که بطور قطع اخذ تصمیم با دادگاه است». اما دیگر شل شده است و اضافه می‌کند «ولی باید بحث شود!» و شاهقلی یکی از کلمات فصار دادگاه را به زبان می‌آورد: «هیچ مصلحتی برای مملکت جز اجرای حق و حقیقت نیست. بعد از خدا این قوانین است که ما را نگه می‌دارد»<sup>۱۳۳</sup>.

دادگاه بکلی وارفته است. آزموده حرفی نمی‌زند و اگر هم چند کلمه می‌گوید نامربوط است. شاهقلی ادامه می‌دهد. استدلال می‌کند:

«دکتر مصدق حق وضع قوانین درباره ارتش را داشته است و قوانین موضوعه بر اساس قانون اختیارات را نمی‌توان براساس تصویب نامه ازبیین برد: کسی نمی‌تواند جلوی آن قوانین را بگیرد مگر مجلس. بنابراین، این دادگاه باید براساس لایحه قانون دادرسی و کیفر ارتش تشکیل شود... حال خود داتید».

و حضرات نمی‌دانند چه بگویند. رئیس از آزموده می‌پرسد. و آزموده درمانده است که چه بگوید. از آن هارت و پورتهای همیشگی دیگر خبری نیست: «سرکار سرهنگ بیانی می‌فرمایند که می‌ترسم سوء تفاهسی بشود و اگر من سکوت بکنم سکوت من دلیل بر رضا نیست» و به نوشته یکی از روزنامه‌ها می‌گوید: «بسیاری از استدالات ایشان را قبول ندارم و در ایراد صلاحیت دادستان تکلیف ندارد اظهار عقیده بکنند!»... می‌بینیم که اول بازی است که می‌گوید می‌ترسد و بعد هم اضافه می‌کند که اصلاً من که موقف تبستم درباره صلاحیت حرف بزنم!

رسیدگی به صلاحیت در چنین وضعی به پایان می‌رسد. حدود دو بعد از ظهر است. دادگاه وارد شور می‌شود. خبرنگاران شرط بندی می‌کنند. خبرنگاران طرفدار دولت هم عقیده دارند که دادگاه به عدم صلاحیت خود رأی می‌دهد<sup>۱۳۴</sup>. راستی

۱۳۳ (۱۳۳۲) کیهان، ۲۵ آبان ۱۳۳۲.

۱۳۴ (۱۳۳۲) اتحاد ملی، ۲۶ آبان ۱۳۳۲.

جواب استدلالات مصدق به کنار، استدلالات روشن و صریح شاهقلمی را چگونه می‌توان جواب داد؟

حدود ۷ بعد از ظهر جلسه را تشکیل می‌دهند قرار دادگاه خوانده می‌شود. با نثری بی‌جگانه و استدلالی احمقانه اعلام می‌کنند: پرونده نقضی ندارد، تحقیقات هم کافی بوده. شاه هم حق عزل دارد. آزموده هم مرئوس نبوده و ... در چند خط هم می‌تویسند که ایرادات وکلای مدافع متهم ردیف دو، تکرار ایرادات آقای دکتر محمد مصدق بوده «که در بالا توضیح داده شد» و بنابراین دادگاه صلاحیت خود را اعلام می‌دارد.

قرار دادگاه را که می‌خوانند، وکلای ریاحی نیستند. خبر ندارند که بیابند. ریاحی تک و تنها ایستاده. «مصدق در ابتدا خیلی تاراجت بود. مرتب چشمهای خود را مالش می‌داد و عرق خود را پاک می‌کرد. وقتی قرار به آنجا رسید که دادگاه خود را صالح می‌داند دکتر مصدق باتکان دادن سر، دو دست خود را با فشار شدید به هم می‌مالید... خون سرد نشسته بود ولی به دقت گوش می‌داد»<sup>۱۴۵</sup>. یکبار به بزرگمهر گفت: یادداشت کن... «قرائت قرار که تمام شد تمام چشمها متوجه دکتر مصدق شد... دکتر مصدق بدون کوچکترین تکان و در کمال سکون و سکوت به رئیس دادگاه خیره شد و ابتدا جرفی نزد. به قدری این آرامش غیرمنتظره بود که خود اعضای دادگاه هم تعجب کردند»<sup>۱۴۶</sup>. مردی بود که گفته بود تنها جرم من اینست که تسلیم خارجی‌ها نشده‌ام و دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کرده‌ام و در تمام مدت زمامداری تنها یک هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود...

شاهقلمی با دفاع حقوقی خود نشان می‌دهد که این دستگاه مصوبات خود را هم زیر پا می‌گذارد. هم اوست که بار دیگر پس از آنکه دادگاه به صلاحیت خود رأی داد در فرصتی به سخن می‌پردازد و موجز و مختصر تمام تخطیات این دادگاه و دادستان را برمی‌شمرد و می‌گوید رویه کار این دادگاه به همان اصول و قوانینی هم که به نظر آزموده «باید ملاک عمل قرار گیرد» مغایرت دارد:

«قسمتی از امور پرونده که باید در مراحل تحقیق به عملی آید به جلسه دادرسی موکول شده است. قسمتی از جمع آوری مدارک و ضمیمه کردن آنها به پرونده که معمولاً باید قبلی از تسلیم پرونده به دادستان به

عمل آید بعد از صدور قرار صلاحیت، در ضمن شرح کیفرخواست ضمیمه شد. قبل از اینکه دفاع از متهمین به عمل آید به تحقیقاتی شروع شده و شهودی خواسته شده‌اند که انجام آنها اگر به بعد از دفاع محول گردد به نظر می‌رسد که با قوانین دادرسی و کیفراتش که به نظر نیکسار آزموده باید ملاک عمل قرار گیرد مناسبتر خواهد بود» (جلسه ۲۳، ص. ۵۷۷).

در پامخ اظهارات شاهتلی، رئیس دادگاه مجبور است اعتراف کند که: «پرونده ناقص بوده است اما، قانون می‌گوید دادگاه می‌تواند شخصاً پرونده را تکمیل یا امر به تکمیل دهد» (جلسه ۲۳، ص. ۵۸۰).

اگر حقوق و قوانین را از وسایل و ابزار استقرار و تحکیم و محافظت هر طبقه حاکم اجتماعی بدانیم، مسائل و ابزاری که در غایت امر، در راه اثبات حقیقت حکام و سرکوب مخالفان به کار می‌رود، این کاربرد حقوق، آشکار و عریان در محاکمات سیاسی رخ می‌نماید. مگر نه اینست که به تعریف شاهتلی «مجرم سیاسی کسی است که با رژیم مخالف است و در برانداختن آن می‌کوشد» پس در قبال چنین کسی است که دستگاه سرکوب با دست افزایهای حقوقیش، سعیانه به میدان می‌آید. برای سرکوب مخالفان است که «محکمه اختصاصی» به وجود می‌آید. یعنی محکمه‌ای که فقط برای سرکوب سریع و بیرحمانه مخالفان به وجود آمده. مخالفان از شهروندان نیستند که مشمول همان احکام و قوانین عادی قرار بگیرند. قاعده، متابعت و پیروی است و آن کس که این قاعده را به پرش بگذارد استثنایی است و حساب آدم استثنایی هم با محکمه استثنایی است: محکمه اختصاصی اصلاً لفظ «محکمه» به معنی جایی که حکم می‌دهد، رساتر و بهتر از «دادگاه» است که می‌خواهد القاء کند که «دادگاه» محل عدل و داد است. نه، نیست. تازه اگر هم باشد، عدل و داد دار و دسته مخصوص است: مانی آنها که حکم می‌رانند تا از نظام مستقر، از خودشان دفاع کرده باشند. دادگاه بیطرف نیست آنهم دادگاه اختصاصی و خاصه دادگاه اختصاصی نظامی که به جرایم سیاسی رسیدگی می‌کند.

هر رژیمی را از دادگاه می‌سازد می‌شود شناخت. اینجا است که می‌شود فهمید همه «بنی آدم اعضای یکدیگرند» ها، همه «زنجیرهای عدل انوشیروانی» و همه «عدل و داد و حق برای همه»، همه فریادها درباره «برابری در برابر قانون» و «اصل برانست» چه معنایی دارد. دادگاه سیاسی، خیمه شب‌بازی است: عدای را



آورده‌اند که عضو رژیم هستند تا یک مخالف رژیم را داوری کنند. دادستان هم نماینده و مدافع رژیم است. البته که حکم چنین دادگاهی از پیش معلوم است. یک نمونه پیدا کنیم که دادگاه سیاسی زیر بار نرفته باشد. نمی‌تواند زیر بار نرود. اینجا «حق و حقیقت» مطرح نیست، اینجا «مصلحت» مطرح است، «سرعت» مطرح است، «دقت» مطرح نیست. از این جهت است که در دادگاه نظامی که همه چیز پیشاپیش تعیین شده است وکیل مدافع حکم اعراب بی محل را پیدا می‌کند. از چه دفاع کند؟ در برابر کی؟ بگوید متهم آدم خوبی است و شما خطا کرده‌اید؟ و لااقل انصاف داشته باشید. و مقررات خودتان را رعایت کنید. اینها همه آهن سرد کوبیدن است. نظام حاکم باید بماند و برای حفظ و بقای آن، زندانی سیاسی باید از میان برود. حرف به همین روشنی است و این حرف روشن را معمولاً آقای دادستان می‌زنند. دادستان، مدعی العموم نیست. وکیل عمومی نیست. وکیل خصوصی است، وکیل خواص است. مدعی الخواص است و «خواص» یعنی آنها که بر قدرند، آنها که در قدرند. و آنها که در قدرند فقط یک هدف دارند: در قدرت ماندن. و برای در قدرت ماندن باید همه دیگران را سرکوب و نابود کنند و یا لااقل خاموش و خموش.

در محکمه مصدق همه این نکات به خوبی دیده می‌شود. و این همچنان که گفتیم، استثنایی است. حدود کارایی دفاع و استدلال حقوقی در یک محاکمه سیاسی را در این محکمه می‌توان به خوبی دید. با اینکه همه و حتی خود آزموده هم از «تاریخی» بودن دادگاه صحبت می‌کند هرگز خود به فکر پخش و نشر جریان دادگاه نمی‌افتند. آنچه در روزنامه‌ها منتشر می‌شود حاصل کار روزنامه نگاران و خبرنگاران تندنویس است. با اینکه دستگاه ضبط صوت گذاشته‌اند و جریان دادگاه را هر روز ضبط می‌کنند (از قرار معلوم، شاه به دقت می‌نشیند و نوارها را گوش می‌کند و روزنامه‌های هم در همان زمان به این نکته اشاره می‌کند)<sup>۱۴۷</sup> اما هرگز به فکر پخش رادیویی دادگاه نمی‌افتند. با اینحال اینجا و آنجا روزنامه‌ها، نامه‌های، البته بدون امضای صریح، خوانندگان را چاپ می‌کنند که می‌نویسند «خوب است دولت جریان محاکمه را به رادیو وصل نماید»<sup>۱۴۸</sup>.

صورتجلسات رسمی این دادگاه «بیسابقه» هرگز انتشار نمی‌یابد چرا که صورتجلسات حکم باروت را دارد و در عوض مرتب از سری کردن محکمه صحبت

۱۴۷) اتحاد علی، شماره ۲۹۲، آبان ۱۳۳۲.

۱۴۸) اتحاد علی، ۲۶ آبان ۱۳۳۲.

می‌کنند و این تهدید تا آخر همچنان بر روی دادگاه سنگینی می‌کند: مردم نباید قضاوت کنند، ما باید قضاوت کنیم. ما هم اینجا نشسته‌ایم و شما هم حرفی دارید بنزد ما حکم را بخوانیم. جریان دادگاه را منتشر نکردن هم مثل بسیاری دیگر از تهدیدات و ابزار سیاست سرکوب و اختناق، از همان موقع شروع می‌شود.<sup>۱۱۹</sup>

در این محکمه مصدق باید در هم شکسته شود. او مظهر راه دیگر و کار دیگر بود. این راه و کنار بایند به یک پول میاه بدل شود تا دیگر درباره مخالفت با شاه و درباره «خیالات خام در سرها پروراندن نشود». انجام این بزرگی را به مرد کوچکی محول می‌کنند: مرتیب آزموده.

با گونه‌های مرآمده و قیافه استخوانیش به عنوان «دادستان ارتش» ظهور می‌کند. در کارهای قضایی بی تجربه نیست. سالها در دادرسی ارتش بوده. در سال ۱۳۲۵: به هنگام اعتصاب کارگران نفت که منجر به کشتار ۲۳ تیرشد، ایشان دادستان بوده‌اند! (جلسه هفدهم ص. ۴۲۴) در دوران خود مصدق در تجدید نظر قوانین دادرسی ارتش دخالت داشته و در کمیسیونها می‌نشسته تا برای از بین بردن

۱۱۹) متنی که در این کتاب انتشار می‌یابد براساس یادداشتهای جناب سرهنگ بزرگمهر و استاده از مطالبی است که روزنامه‌های اطلاعات، کیهان و پست تهران درباره شرح جریان محاکمه دکتر مصدق انتشار دادند. برای تهیه متن «صورتجلسات»، آنچه در این سه روزنامه انتشار یافته با یکدیگر مطابقت داده شده تا حتی المقدور متن کاملتری به دست آید. برای استفاده از سوابق امر در دادرسی ارتش کوششهایی هم صورت گرفت که مع التاسف به نتیجه مطلوب منجر نشد. باید گفت که مصدق هم در تهیه لوایح دفاعی خود از صورتجلساتی که در روزنامه‌ها انتشار می‌یافت استفاده می‌کرده است و به عبارت دیگر آنچه در روزنامه‌ها از جریان مذاکرات انتشار یافت در خود محکمه نیز دارها و مدارها مورد استناد قرار گرفت. به هنگام تشکیل دادگاه تجدیدنظر، که اعضای این دادگاه می‌بایست صورت جلسات دادگاه بدوی را بخوانند با مشکل روبرو شدند. سرلشکر جوانی رئیس دادگاه تجدید نظر در مصاحبه‌ای برای این مشکلات چنین سخن می‌گوید: «اعضای دادگاه تصبیم گرفتند که برای سرعت در کار و استفاده از بیاناتی که در صورت جلسات قید نشده از فیله [نوار ضبط] دادگاه بدوی استفاده نمایند ولی وقتی که خواستیم استفاده نماییم دیدیم به اندازه مدت جلسات دادگاه باید ما بنشینیم و به صحبت‌های شمرده دادستان و دکتر مصدق و سرتیب ریاحی و وکلای مدافع آنها گوش کنیم. ناچار قرار شد از طریق قرائت پرونده به کار خود ادامه ندهیم و باز در اینجا به مشکل دیگری برخوردیم و آن سریع نوشتن منشی‌ها و با استقظات آن بود که خود منشی‌ها هم نمی‌توانستند از بدخطی بفرمانند و با توجه به این عوامل است که کار قرائت پرونده قطور دکتر مصدق با دقت و تأنی پیش می‌رود» (اتحاد ملی، شماره ۳۰۵، ۱۳/۳/۱۳۳۲).

«محاکم اختصاصی» لایحه بنویسد. به این مناسبت به خانۀ مصدق هم که مقرّ نخست وزیری بوده رفت و آمدی کرده. می‌گویند سابقۀ روانی هم داشته و باز هم می‌گویند که در ماههای آخر حکومت مصدق، در نشست و برخاستهای افسران هوادار مصدق شرکت می‌کرده و با ایشان همدلی و همفکری نشان می‌داده و البته دودوزه بازی می‌کرده. گفتیم که روز ۲۷ مرداد هم در سخنرانی ریاحی در دانشکده افسری حضور داشته. خودش می‌گوید «من سرمایه‌های بیش نیستم... هیچگاه تحت تأثیر اغراض قرار نمی‌گیرم» (جلسه ۱۶ ص. ۴۰۱) لفظ «وظیفه» از دهانش نمی‌افتد. باز هم خودش می‌گوید: «اینجانب نیک می‌دانم که منظور از آفرینش هیچ نیست جز انجام وظیفه!» (جلسه ۱۵، ص. ۳۹۰) و بعد هم با آن هیکل نحیف در دادگاه فریاد برمی‌آورد که «چون کوه در اینجا انجام وظیفه می‌کنم» (جلسه ۲۳ ص. ۵۸).

ریاحی در دادگاه می‌گوید «بنده شخصاً به شرافت و پاک‌ی ایشان ایمان دارم» (جلسه ۱۸، ص. ۴۲۸). قزاق قاضی پاک و شریف، از حرفهایش بوی فروتنی و سواد نمی‌آید. قوه استدلال و قدرت اقتناعی هم ندارد. نه گفته‌هایش حکایت از هوش و ذکاوتی می‌کند و نه آن همه مقاله‌هایی که در دوران مفضوبیت (سالهای چهل به بعد) در روزنامه‌ها نوشت؛ همین مقاله‌ها را جمع کنیم و منتشر کنیم بهترین سند را برای روشن کردن ماهیت رژیم گذشته به دست داده‌ایم. آدمی حقیر، زبون، پرمدها، «درستکار»، مقتدر وظیفه‌شناس و در مجموع؛ مترسک مضحک و خسته‌آوری، افزاینده بر کشتگاه کودتاجیان و اربابانشان. آزموده پیروده و محصول و مظهر این رژیم کودتاست. بدون او و امثال او، مفلوکهای «درستکار» و خونخواران کار راه نمی‌افتاد. اینها همه‌جا، آلات و ابزار رژیمهای فاشیست مآب هستند. در آن سالها، از کنار خیابان، شماره‌ای از روزنامه‌های کهنه را خریدم. خواننده‌ای به روی عکس آزموده نوشته بود: «فحاش دادگاه نظامی». روزی که مفضوب شد و از کار افتاد الموتی وزیر دادگستری امینی به او نسبت داد: «برادر ایشمن»<sup>۱۵۰</sup>.

از بیست و پنجم آنان تا پنجم آذر، طی نه جلسه، آزموده یکسره صحبت می‌کند و به اصطلاح به دفاع از «ادعاینامه» خود می‌پردازد. معلوم است که کیفرخواست را از اول تهیه نکرده است. متنی است که روزبه روز تهیه می‌شود (و چه بسا در اطاقی در مجاورت تالار محکمه) و به دست او می‌دهند. دیگر مثل آن روزهای اول نمی‌گوید. که وظیفۀ من رسیدگی به جرائمی است که از ساعت یک

۱۵۰ اتحاد ملی، ۱۳۵۱، از قول مرحوم الموتی ویروده گستری دکتر امینی در سان ۵۲.

بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد تا عصر ۲۸ مرداد توسط متهمان صورت گرفته است. این قید را متهمان باید رعایت کنند. او آزاد است. خودش می‌گوید: «خواهی نخواهی جملاتی نیز در پاسخ آن قسمت از اظهارات آقای مصدق که به منظور سپاشی و انحراف افکار گفته‌اند به عرض می‌رسانم» (جلسه ۵، ص. ۱۸۹). و علاوه بر این «چون برای یک دادگاه اعم از نظامی و عمومی سابقه متهم و روحیات او و خصایلش عامل مؤثری برای قضاوت است» (جلسه ۹، ص. ۲۹۴) «دادستان برای اثبات مدعای خود بایستی آنچه در نهاد متهم است بگوید» خودش باغزور می‌گوید «صدای من، صدای ملت ایران است» (جلسه ۹، ص. ۲۸۶) و بعد هم اضافه می‌کند که «برای اینجانب اثبات این ادعا بسیار آسان است» (جلسه ۸، ص. ۲۶۵) و با اینحال ادعا می‌کند که «در این لحظات این خداوند است که به من نیرو می‌دهد» (جلسه ۸، ص. ۲۶۲) هر چند که روزنامه‌ها می‌نویسند که او نیروی خود را از چند تنی می‌گیرد که هم سابقه و کالتی دارند و هم از یار و یاوران حکومت کودتایند. در این میان اسامی عمیدی نوری، مهدی پیرامته، ابراهیم خواجه‌نوری و حجازی را ذکر می‌کنند. آزموده هم تکذیب نمی‌کند و در جلسه می‌پذیرد که من از همه کمک گرفته‌ام (جلسه ۹، ص. ۲۹۴ و جلسه ۲۷، ص. ۶۴۹). اما همه نیروهای کمکی مثل اینکه کفاف کار او را نمی‌دهد چون بالاخره دست به دامان «دادرسان محترم» می‌شود که «به داد اینجانب برسید» (جلسه ۸، ص. ۲۶۵). هر چند که آزموده، دادستان نیست همه کاره دادگاه است. هر کس که حرف می‌زند، او هم اجازه می‌خواهد و صحبت می‌کند. در صحبت‌هایش به گوینده توهین می‌کند، به دادگاه دستور می‌دهد، راه پیش پای رئیس می‌گذارد و بعد هم به قول خودش با «قاطعیت» تکرار می‌کند که مصدق ضد شاه است و می‌خواسته «مصدق شاه» بشود. در پاسخ به بزرگمهر از اینهم دیگر فراتر می‌رود تا قدرت استدلالش را نشان دهد. بزرگمهر توضیحی می‌دهد که ریشه و منشاء اتهام الحاد مصدق در چیست و این حرف از کجا ریشه گرفته: در زمان وزارت مالیه خود، مصدق جلوی منافع عده‌ای را می‌گیرد آنها هم این بازی را درمی‌آورند. آزموده فریاد برمی‌آورد که این آقای وکیل نباید با من چنین حرف بزنند و مرا نوکر استعمار معرفی کنند و بگویند عامل خارجی هستیم. من اعدام مصدق را می‌خواهم... البته بین حرفهای آن وکیل و توضیحات این دادستان هیچ رابطه منطقی وجود ندارد. و عجب نیست. دادگاه سرکوب از هیچ منطقی تبعیت نمی‌کند جز خودسری.

در این مواقع معمولاً رئیس دادگاه می‌گذارد آزموده حرفش را بزنند و بعد می‌گوید «فعلًا تنفس می‌دهیم» و در تشکیل مجدد جلسه هم به کسی اجازه

پاسخگویی به آزموده را نمی‌دهد. که «شتر دیدی ندیدی!» (برای نمونه نگاه کنید به جلسه ۲۳، ص. ۵۸۳ و جلسه ۲۹، ص. ۶۹۲) آزموده در جریان دادگاه می‌کوشد تا با تهدید و ارعاب و داد و فریاد، رئیس دادگاه و قضات را در سرکوب مصدق راهنمایی کند؛ جاویدجا و وقت و بیوقت، هر جا که می‌بیند ممکن است دادگاه تحت تأثیر مصدق قرار بگیرد و به او اجازه صحبت بیشتری بدهد برمی‌خیزد و رشته سخن را به دست می‌گیرد و آشکارا رئیس دادگاه را سرزنش می‌کند که چرا سخت‌گیری بیشتری نمی‌کند. مصدق در یکی از جلسات محکمه تجدید نظر (جلسه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۳)، خود به این رفتار اشاره می‌کند که آزموده «در دادگاه بدوی از این سیاست پیروی می‌کرد که دادرسان را تهدید کند و دادرسان و رئیس دادگاه از تعلق من جلوگیری کنند تا من نشوایم جواب بیانات بی‌مدرک او را در دادگاه عرض نمایم»<sup>۱۵۱</sup>.

آزموده خواهان سرعت عمل است. باید کار را زودتر فیصله داد. «در یک دادگاه نظامی باید هر چه زودتر تکلیف بیگناه یا باگناه را معین کرد. این سرلوحه دادگاه نظامی است یعنی رعایت اصل سرعت و تاکنون در این دادگاه رعایت نشده. اطفال دبستانی هم می‌دانند که در یک دادگاه نظامی دنبال زیر و زبر و صفت تفضیلی و عالی، اسم فاعل و مفعول نمی‌روند. می‌دانند که وقتی طرف ادعا، افسر است، افسر یا جرم سیاسی اساساً «آب و آتش است» (جلسه ۶، ص. ۲۲۰). «به خدا قسم تشخیص اینکه دادگاه صالح است یا نیست کاریکساعت بود (جلسه ۶، ص. ۲۲۴) و بیخود آنقدر وقت را تلف کردند حالا هم اگر او پرحرفی می‌کند این باز هم تقصیر مصدق است که او را به پرحرفی وامی‌دارد! (جلسه ۱۱، ص. ۳۱۹).

مرتب اصرار می‌کند که نباید وسط صحبت من حرف بزنید. به رئیس دادگاه می‌گوید جلوی این کار را بگیرد. یکبار که یکی از وکلا حرف می‌زند (جلسه ۲۳، ص. ۵۶۹) به او درس اخلاق می‌دهد که چرا ساکت نمی‌نشینید، بی ادبی می‌کنید. پس ادب کجا رفته! اتنا مشکل اساسی آن مجرم سرسخت است که «همین طوریکه در حال جرم زدن است مواظب است چه موقعی کلمه‌ای بگوید» (جلسه ششم، ص. ۲۶۱) «وقتی من صحبت می‌کنم این متهم مثل همه متهمین ساکت و آرام نمی‌نشیند و گاهگاهی در ضمن توضیحات من جملاتی می‌پراند. [این موضوع] به خوبی می‌رساند که هنوز این متهم سرسختی خود را نشان می‌دهد». (جلسه ۱۴،

(۱۵۱) خواندنیها، شماره ۶۵، سال ۱۴، اردیبهشت ۱۳۳۳، ص. ۹ و ۳۳.

ص. ۳۷۰). «این عمل متهم از نزاکت هم دور است» و اگر این کار را بکند «تقاضا خواهم کرد جلسه سری شود» (جلسه ۱۵، ص. ۳۹۳).

تک جمله های مصدق به کلی رشته حرفهای آزموده را پاره می کند. دست پاچه می شود و قافیه را می یازد و می ماند. استدلالش را فراموش می کند و «بهرحال» می گوید و حرف دیگری را شروع می کند. یکی دوبار مصدق حرفش را قطع می کند. تأییدی می کند یا تکذیبی. باز آزموده درمانده است. مصدق ادامه می دهد کم کم جملاتی را می گوید که آزموده هم طوطی وار تکرار می کند، و یکپهلو متوجه می شود که مصدق حرفهایی باسمه ای از نوع حرفهای باسمه ای ادعانامه را به دهانش گذاشته است و سراسر ادعانامه به سخره گرفته شده. این دیگر اوج کار است؛ مدعی العجم به مضحکه ای بدل شده. همه می خندند، و آزموده «بهرحال» گویان ادامه می دهد! (نگاه کنید به جلسه دهم، ص. ۳۰۲).

یکی از وکلای مدافع در توصیف روحیات آزموده می گوید «متأسفانه خیلی به سرعت تحت تأثیر اعصاب قرار می گیرند. این یک خصوصیتی است که وقتی اشخاص تحت تأثیر قرار می گیرند منطق را فراموش می کنند». (جلسه ۳۱، ص. ۷۴۷). چنین است چهره و رفتار آزموده. حال بینیم از نظر او مصدق کیست چه کرده است و با او چه باید کرد؟

آزموده می گوید: «بنده و آقای دکتر مصدق یکدیگر را خوب می شناسیم» (جلسه ۱۷، ص. ۴۲۳). «این پیرمرد هفتاد و چند ساله» «مردی است باهوش و بافراست. دارای روحیه قوی، مردم شناس، برای تفسیر روحیه خود و برای تفسیر و شکا و قیافه ظاهری خود قدرت و توانایی بیحد و حصری دارد. این مرد متحمل و با استقامت است. این مرد پشتکار عجیب و غریبی دارد. این مرد باغی و خودخواه است» [مصدق تک مضراب می زند: «خدا لعنتش کند»!] و آزموده به سیم آخر می زند: «بیباک است، لجوج است، مفاک است». در عین حال مجنون است و حيله گر» و بعد نتیجه می گیرد «که مجموع این صفات واژه ای است که به آن می گویند عوامفریبی» (جلسه ۸، ص. ۴۶۲) این «مجنون» اساساً بویی از ایمان نبرده، «ایمان ندارد»، «خیث نیست»، «موء نیت دارد». «عوامفریب» است، «باغی» است. سراسر «مکر و فریب و خدعه و تیرنگ» است. «لجوج و خودخواه سنگدل و تهمت زن» است. از «سالوس و ریا» آکنده است. «متر علیل و مالخولیایی» دارد و «روح شرارت». «اساماً معتقد به هیچ اصل و اصولی نیست». «اشک تمساح» می ریزد و «الم سنگه» به راه می اندازد. «خجالت نمی کشد»،

«اراجیف می‌گوید»، «فصه سرایی و بیان یاوه و بیهوده» می‌کند، «سفسطه و مغالطه» می‌کند. «مسخره بازی» درمی‌آورد؛ «ژستهای» می‌گیرد که «حتی چارلی چپلین هم این ژستها را به خود نمی‌گرفت»، «این دست خداست که او را وادار می‌کند خودش را اسباب مسخره دنیا کند»، «رشته سخنانی بهم می‌بافد، می‌گیرد، می‌خواهد، می‌خندد تا وضع مسخره به خود گیرد و آبروی ما را در دنیا بریزد تا راحت شود»، «با حرکات و اطوارش خویشین را مفتضح کرد»، «تمام کارهایش مسخره است». این «شخص تبهکار و خطرناک» که من او را «در روی نیمکت جانیان... نشانده‌ام»، «با کمال وقاحت و بیشرمی» در عیان صحبت من «حرف می‌زند». این «غلام بچه دریارهای قاجاریه» که «خانه ۱۰۹ را بر سرش خراب کردند»، «دارای درجهٔ دکتری در تمام فنون شرارت و جنایت» است. «مقام فرعونیت» می‌طلبد. «در عین اینکه خود را قوی نشان می‌دهد بسیار ضعیف می‌باشد». «سیاست استعماری را تعقیب می‌کرده است» نوکر استعمار است. «اگر زیاد حرف بزند به دنبال این خواهیم رفت که ثابت کنم شخص دکتر مصدق دیرزمانی سیاست خارجیان را بازی می‌کرده». «این آقایان خود عامل خارجی بوده‌اند». یا از کیفرخواست حرف بزند و یا «بلایی به روزگارش خواهد آمد که ثابت شود مادر دهر چنین نابکاری نژادیه است». «این مرد برای ایران جز ننگ چیزی به بار نیاورد». این «مجرمی» است. که «در تاریخ جنایات بشر کمتر نظیر و نمونه‌ای دارد». «ارواح شهدای ۲۸ مرداد هم اکنون گلوی او را می‌فشارند» و مصدق اضافه می‌کند: «خفهام کرده» (جلسه ۹، ص. ۲۹۳). بالبتکه «اکثریت قریب به اتفاق» مردم کشور «همه نجیب و شریف و با ایمان هستند» این مرد «جماعتی را فریب داد»، «هم حزب متحله توده را فریب داد، هم جوانان این کشور را و هم اصناف و احزاب دیگر را، خلاصه همه ایرانیان را. خلاصه در اوصاف او گفتم مردی است حيله گر». چنین آدمی چه کرده است که «برای ایران چیزی جز ننگ به بار نیاورد»؟. آزموده با همان «منطق کوبنده!» توضیح می‌دهد: «دکتر مصدق معجزه‌های عجیب و غریبی دور و بر خود داشتند». «دستگاه وحشتناک و مخوف مصدق السلطنه» چگونه کار می‌کرد؟ «یک مشت عجزه را به اسم وزیر به خانه ۱۰۹ می‌خواند و آنها در راهروها و اطاقها جای می‌خوردند، سیگار می‌کشند و با پیشخدمتهای آقا صحبت‌های متفرقه خودمانی می‌کنند؛ در همان لحظات» او «به نام نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی در روی تخت‌خواب لمبیده» و بر اساس دواصل مملکت را اداره می‌کند «اول وادار ساختن اشخاص به جاسوسی» و «دوم واگذار کردن مشاغل حساس و مهم کشور به اشخاص بی شخصیت و

یا به اشخاص جیون و محافظه کار و متملق و چاپلوس و زبون و بیچاره». «او اطلاع از زوایای صندوقخانه‌ها داشت. بساط جاسوسی که این مرد در این کشور به راه انداخته بود در هیچ زمانی سابقه نداشته. او نمی‌توانست ببیند دوفر با هم دوست هستند. شیوه او ریختن تخم نفاق و شقاق بود... او روی تخت خواب خوابیده بود و جاسوسان پیشمار داشت». و بعد وضع مملکت را تشریح می‌کند:

«هر رجل پیری را جاسوس خوانند. جوانان را وادار کرد که پیرمردان را به بازی نگیرند». «این اصناف ملی یک فرد روزانه و دایمی داشتند»: کار این فرد روزانه و دایمی چه بود؟ این مأمور می‌باید به مجرد احساس خطر، کرکره‌ها را پائین نکشد و در را ببندد. روزی ۵-۱۰ تومان مزد این آدم بود. درها را که می‌بست، مردم «بیچاره‌ای در آن مغازه می‌ماندند» تا «مرد به باد و زنده باد» تمام شود و «این شاید نیم‌روزی به طول می‌کشید!» از وضع عفت عمومی هم که قبلاً اشاره کردیم که «در شبهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد در خیابانهای تهران یا نوامیس مردم چه معامله‌ای می‌شد». باز هم گفتیم که مصدق با حذف اسم شاه از دعای صبحگاهی و دعای شامگاهی سربازخانه‌ها، «نیروی جانبازی را از سربازان گرفت» و «سربازان را شرمند ساخت». همه این کارها برای چه بود؟ او می‌خواست با استعمار مبارزه کند؟ نه، اینهم دروغ بزرگی است. او خود نوکر استعمار است. مصدق هیچگاه مبارزه ضد استعماری نکرده است. مبارزه ضد استعماری را قائم مقام و آنهاست تحت راهنماییهای جد اکرم فضل الله زاهدی شروع کرده است<sup>۱۵۲</sup> و مصدق همیشه خرابکار و منفی بوده است. پس او چه می‌خواست بکنند؟ او می‌خواست: «مجلسین را بکوبد، پادشاه را بکوبد، تمام رجال کشور را جاسوس بخواند و غرور ملی ما را جریحه دار کند» و برای همین منظور بود که «این مرد... دربار و شاهنشاه را به پیشیزی نمی‌خرید» (جلسه ۴، ص. ۱۱۸). و اینجا آزموده باز هم به بیان فلسفه تاریخ خود می‌پردازد:

«یک ملت و یک کشور مانند یک خانواده پابرجا نمی‌ماند جز اینکه علاوه بر شئون مادی و ظاهری پابند و معتقد به اصول و مبانی معنوی باشد. کشور باستانی ایران به جرأت می‌توان گفت تا زمان زمامداری آقای مصدق پابند به آن اصول معنوی بوده. ولی متأسفانه در زمان صدارت این مرد آن اصول همه زیر پا گذاشته شد».

(۱۵۲) در همانروزی که آزموده این چنین نطق می‌کند، زاهدی هم پیامی به ملت ایران می‌فرستد که من خود از بنیانگزاران نهضت ملی هشتم ولی ستن پالایشگاه چه ضررهایی برای ما داشته است و باید شرکت نفت را هر چه زودتر به راه انداخت (اطلاعات، اول آذر ۱۳۳۲).



بنابراین اگر مصدق را به محاکمه کشیده‌اند به خاطر لطمات مادی و اقتصادی نیست: «لطمات مادی قابل جبران است» ولی آنچه جبران آن اگر متعین نباشد خالی از اشکال نیست؛ لطمه‌ای است که به شئون معنوی و مبانی اخلاقی و خلاصه به اصول و مبانی یک کشور وارد می‌شود». این شئون معنوی و مبانی اخلاقی کدام است؟ آزموده اعتقاد دارد «همه این اصول و مبانی عبارتست از اینکه سربقای کشور ایران روی پایداری سلطنت است» (جلسه چهارم، ص. ۱۷۱). لطمه مصدق به این «شئون معنوی و مبانی اخلاقی کشور» یعنی به «بساط سلطنت و پادشاهی» است که ویرا مستحق اشد مجازات می‌کند: «مصدق مرد نیست نامرد است». نیت شوم او «بهم زدن اساس حکومت و تخت و تاج و سلطنت» بوده است. و «من مفتخرم که به آرزوی خود رسیدم و مصدق السلطنه را تسلیم دادگاه نمودم». «و این عملی را [هم که اکنون] انجام می‌دهم یکی از اختیارات خود می‌دانم» او «باید وسط میدان سپه به دار آویخته شود. سرتیپ ریاحی [هم] باید در سینه همین سربازخانه قصر جلوی مسلسل گذاشته شود» اما این کافی نیست: «معتقدم مقامات رسمی کشور باید برزندگانی این مرد رسیدگی کنند» (جلسه ۸، ص. ۲۶۱).

فرزانگان که اکنون علاوه بر وزیر پست و تلگراف سخنگوی دولت هم شده است دو روز بعد (۲۷ آبان) در مصاحبه مطبوعاتی خود از این پیشنهاد استقبال کرد و گفت کمیونی به کار مصدق در سطح ملی رسیدگی می‌کند و ضمناً اظهار کرد که «مردم» از اینکه برای مصدق تقاضای اعدام شده است رضایت دارند و این عمل را تأیید می‌کنند<sup>۱۵۳</sup>. اما همه عکس العمل‌ها از نوع عکس العمل این تبعه امریکا و وزیر کابینه کودتا نبود<sup>۱۵۴</sup> که چند ماه بعد، که شایعات گوناگونی درباره اختلاس و

۱۵۳ اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۳۲.

۱۵۴ سخنان آزموده در دادگاه، موجی از تفرت و خشم عمومی را برانگیخت و چندان اثر «نامساعدی» داشت که روزنامه‌های «مجاز» و «علی» نیز به اعتراض برخاستند: «اتحاد ملی» در سرمقاله‌ای نوشت که «مصدق مایه تنگ ایران نیست» (آبان ۱۳۳۲)، «ایران ما» نظریات موافقان و مخالفان محاکمه مصدق را منعکس کرد (۲۳ آبان ۱۳۳۲). اکنون دیگر برخی از کودتاگران نیز زبان به شتمت آزموده گشوده بودند. دکتر بقایی در سرمقاله‌ای با عنوان «هیچ دادستانی حق ندارد به متهم توهین کند» (شاهد ۳۰ آبان ۱۳۳۲) نوشت: «در نتیجه ایرادات و انتقادهایی که از گوشه و کنار درباره جریان محاکمه جناب دکتر مصدق السلطنه به اطلاع ما رسید مجبور شدیم با وجود گرفتاریهای زیاد قسمتی از وقت خود را صرف مطالعه جریان دادگاه بنمائیم. متأسفانه باید اعتراف کنیم که قسمتی از ایرادات و انتقادهایی که شنیده بودیم

ارتشاه لویر سرزبانها افتاد به ناگهان گذرنامه آمریکایی را به کار انداخت و به وطن اصلی خود بازگشت و هیچگاه نیز «خاطرات» خود را ننوشت که از «دلاوریها» و

ولرد و بجا بود و رویهم رفته این دادگاه آن موقعیت و مقامی را که می‌بایست احراز کرده باشد نتوانسته است به دست بیاورد و یا حفظ کند» بعد می‌نویسد که ما «ایرانهایی راجع به ادعائمانه و تذکراتی راجع به جریان محاکمه پی‌اف‌ام داده بودیم» اما «با کمال تاسف باید بگوئیم که آثار زیادی از توجه به تذکرات فوق در جریان محاکمه دیده نمی‌شود». وی می‌نویسد: «جناب دکتر مصدق‌السلطنه تمام این جنایات [نهت، افتراء، هتاک و فحاشی ...] را نسبت به ما مرتکب شد و جنایات خیلی بزرگتر و مهمتری نسبت به کشور به قانون مقدس اساسی ما داشت مرتکب می‌شد ولی ما تمام این اجوائی ما نمی‌توانیم اجازه بدیم قبل از اینکه جرم او به ثبوت رسد در محضر دادگاه غیر از کلمه متهم اسناد دیگری به او داده شود... ما هم مانند جناب آقای دادستان معتقدیم که خون جناب دکتر مصدق‌السلطنه کشف است... جناب دکتر مصدق‌السلطنه بدبخت‌ترین و شقی‌ترین افراد روزگار است» و «با این تفصیل اگر ما او را دیوانه بدانیم شاید از حقیقت زیاد دور نرفته باشیم ولی... جناب آقای دادستان حق ندارد در جلسه رسمی او را متصف به دیوانگی بکنند زیرا اگر او از همین کلمه «مجنون» اتخاذ سند کرد و این صفت را پذیرفت کار محکمه مشکل خواهد شد... آنوقت چکار می‌کنید؟ آیا جز اینست که قضات مجبورند حرف او را بپذیرند؟ مگر آنکه جناب آقای دادستان بیاورد و حرف خودش را پس بگیرد و عذر بخواند...» و بعد باز هم «اعضای محترم دادگاه» را ارشاد می‌کند که فراموش نکنند که «هنوز در این کشور اشخاصی هستند که حقیقت را دوک نکرده‌اند و هنوز واقف به جنایات جناب دکتر مصدق‌السلطنه نشده‌اند. اینها فقط خدمات او را در نظر دارند و هیچ کس هم نمی‌تواند منکر این خدمات بشود».

قلم به دست دیگر کودتاجیان نبراهیم خواجه‌نوری است که پاسخیابی به اینکه «چرا محاکمه دکتر مصدق علنی شد؟» را موضوع «مکتوب» ۱۲۹ خود قرار می‌دهد (خواندنیها، شماره ۱۷، سال ۱۴، آبان ۱۳۳۲). به این مناسبت آفریننده «لله آقا» و نویسنده «بازیگران عصر طلایی» (که شاید خود الهامبخش تحلیل روانکاوانه آزموده از مصدق باشد)، اول به روانکاوی مصدق می‌پردازد و تشخیص می‌دهد که «شدیدترین عطش مصدق هم متازة صحت بودن است و نه قدرت طلبی... در واقع تمام قدرتهای بی سابقه‌ای که مصدق به دست آورد نه برای خود «قدرت» بود و نه برای «خدمت» بلکه بیشتر برای اطفای شهوت شهرت بود که در بعضی اشخاص از قبیل او به حد «آزاررویی» می‌رسد و هرکس به این «آزار» مبتلا شد جان و مال و مملکتش را «اجباراً و بلااراده» فدای اطفای این شهوت می‌کند. و سپس اضافه می‌کند که «در این مورد عده زیادی به دولت اعتراض می‌کنند که یا علم به عهارتی که مصدق در بازی کردن نقش خود دارد... محاکمه او را چرا علنی کرده و وسیله به این خوبی به دست او داده؟... می‌گویند در یک جامعه ضعیف‌نوازی مثل ایران، چه وسیله‌ای برای تبلیغات شخصی بهتر از محاکمه یک پیرمرد علیلی می‌شود تصور کرد که به دست یک عده چکمه‌پوش محاکمه شود؟»

«جانبازیها» ی ایام کودتا شرحی به دست دهد!

بیانات آزموده در دادگاه تنها نمونه‌ای گویا از متعلق زور و خفقان و سرکوب

در این موضوع بحث زیادی در محفل الله آقا شد و له و علیه زیاد صحبت کردند. بالاخره مرشد گفت تمام بیانات شما را به دقت گوش کردم ولی اگر منم به جای سبید زاهدی بودم به دو دلیل غیر از این نمی‌کردم: زیرا صحیح است که دیدن صدها عکس نشسته و خوابیده پیرمرد عیالی که نخست‌وزیر مقتدری بوده و امروز مغلوب و مقهور است احساسات ملت رقیق‌القلبی مثل ایرانی را متهیج می‌کند. این راست است ولی از طرف دیگر آئین عالی جوانمردی حکم می‌کند برای کسی که سر «زاهدی متضروب» را به جازه گذاشته، «زاهدی نخست‌وزیر» در محکمه‌اش عدالت را به منتهی درجه رعایت نماید. مثل شوالیه‌های نجیب قرون وسطی به حریر خود اجاره دهد با حریرهای که می‌خواهد از خود دفاع کند. این یک دلیل. دلیل دیگر اینکه ملت باهوش ایران دارای یک عقل سلیمی است که دیر یا زود راهنمای احساساتش می‌شود و آنوقت بدون تردید خدعه و تزویر و ریا و عوامفریبی را با جوانمردی واقعی مقایسه می‌کند و حق هرکس را معنایاً یا مادیاً کف دستش می‌گذارد... پس با وجود تأثیر موقتی تمام عوامفریبی‌ها، بالاخره حق و باطل در نظر ملت معلوم می‌شود... بنابراین علی‌بودن محاکمه مصدق آن ضروری را که مرعوبین تصور می‌کنند ندارد. بلکه بعکس ملت جوانمرد پسند ایران یک تصدیق جوانمردی به نخست‌وزیر دغاگوگ‌شکن خود می‌دهد و این در پیشرفت کارهایش بعداً تأثیر زیاد خواهد داشت.»

اما بحث درباره محکمه مصدق بعدها، و در جریان محاکمه تجدیدنظر، نیز ادامه یافت و عده‌ای از مشاوران و صلاح‌اندیشان نظام کودتا چنین کاری را اشتباه می‌دانستند. آقای ام‌تخر که در هفته‌های نخست محاکمه بدوی در روزنامه کیهان مقالاتی را در «سیئات اعمال» مصدق نوشت که موجب چنان تزلزل فوری و فراوان در فروش روزنامه شد که کیهان‌نویسان خود را مجبور دیدند که از خوانندگان عذرخواهی کنند و مقالات بی‌امضای وکیل آینده فارس را ناتمام گذارند، در آغاز محکمه تجدیدنظر باز قلم برمی‌دارد و به کسانی چون ارسلان خلعتبری، نماینده دیگر مجلس، می‌تازد که چرا می‌گویند و می‌نویسند که مصدق نباید محاکمه می‌شد. عده‌ای «محاکمه دکتر مصدق را یکی از لشتباهات بزرگ دولت می‌دانند که به محبوبیت دکتر مصدق کمک کرد. این عقیده منحصر به آقای خلعتبری نیست. این را من از بعضی دوستان هم شنیده‌ام که محاکمه مصدق هیچ مصلحت نبود... از دو نظره هم موقعیت دکتر مصدق رعایت می‌شد، هم دیگر بر سر زبانها نمی‌افتاد و بهانه به دست تپ ماجراجو نمی‌داد. بسیار خوب، ولی بالاخره باید گفت که با آقای دکتر مصدق چه معامله باید کرد. آقای خلعتبری به سکوت گذرانده‌اند!» (خواننده‌ها، شماره ۷۳، سال ۱۴، ۵ خرداد ۱۳۳۳، ص. ۳۱-۳۰). می‌بینیم که بالاخره کودتاچیان نمی‌توانند پنهان کنند که محاکمه مصدق در واقع به محاکمه کودتاچیان بدل شد و قشاشی‌های چشون‌آمیز آزموده نتوانست از قدر و منزلت مصدق در افکار مردم هیچ بکاهد. آزموده در دادگاه برای آنکه ثابت کند که بیانگر خواست قاطبه ملت ایران است به ناگهان در روز شنبه

است. این منطق، ضد فرهنگ است. در این منطق، استدلال جایی ندارد، تناقض گویی روش متداول است و جعل تاریخ و دروغپردازی هسته اصلی کلام را

→ ۳۰ آبان اعلام می‌کند که به من نامه‌های فراوانی هر روزه می‌نویسند تا مرا در خونخواهی خود تأیید کنند و بعد در جلسه به قرائت برخی از آنها می‌پردازد و بقیه را برای ضبط در پرونده «تقدیم حضور دادگاه محترم» می‌کند. این «نامه خوانی» و «حسامیت از دادستان» از این پس ادامه می‌یابد اما اینجا هم قضیه زود به مسخره کشیده می‌شود. آدمی، عباس خاندانی، از رفته‌جان نامه می‌نویسد و برای دستگیری قاطمی ۷۵۰۰ تومان جایزه تعیین می‌کند (جلسه ۳۶، ص. ۱۷)، چون کشتی آسمان نامه می‌نویسد که مصدق را به کشتی گیری بخواهد، کسی از قزوین رسد که مصدق «مفسد فی الارض» است. موضوع برخی از نامه‌ها هم نافرستی و عدم ت عمل مصدق در امور مالی است، چیزی که آرموده هم سخت به آن دل‌بند است. نامه‌ای را واند که نویسنده می‌گوید از مصدق آسیابی را به سالی ۱۵۰۰ تومان اجاره کرده بودم، هشت تومان هم خرج تعمیر و مرمت آن کردم و بعد مصدق آسیاب را به ماهی چهار هزار تومان به داد و پول مرا هم نداد. مصدق فوری می‌گیرید مدارک را بدهید تا رسیدگی کنم. آرموده می‌زند: شاید اصلاً موضوع این نامه دروغ باشد! (جلسه ۳۳، ص. ۵). فرزاتگانها، به نوریها، استخرها و دروغتوسها فقط از این دادگاه حمایت می‌کردند.

اما در مورد فرمایشات حکیمانانه لاله آقا درباره رعایت آئین عالی جوانمردی از طرف نخست‌وزیر «چکمه پوش» که از «شوالیه‌های تجسب قرون وسطی» تجبت می‌کند و اینکه «بالاخره حق و باطل در نظر ملت معلوم می‌شود» و «ملت جوانمرد پسند ایران یک تصدیق جوانمردی» به نخست‌وزیر دماغ‌گوشکن می‌دهد. مصدق در چهاردهم اسفند ۱۳۴۵ وفات یافت و شاعران در مرگ او گفتند.

#### گیرم

بیرون از این حصار کسی نیست

گیرم در آن گرانه نگویند

گاین موج روشنائی مشرق

بر نخلهای تشنه صحرا، یمن، عدن

با آبهای ساحلی نیل

از بخشش کدام سبیده‌ست

اما

من از نگاه آینه

هرچند تیرونار

←

تشکیل می‌دهد. گوینده لیتنجا و آنجا به ارزشهای علمی استناد می‌کند که در نظر شتونندگان می‌باید خدشه‌ناپذیر و جاویدان باشد: اهلیت و احترام پیران و

شرمندهام که: آه

در سوگت ای درخت تباور

ای آیت خجسته در خویش زیستن

بالیدن و شگفتن

در خویش بارور شدن از خویش

در خاک خویش ریشه دواندن

ما را

حتی امان گریه ندادند

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (م - سرشگ)

و این شعرها بر سر زبانها تکرار شد. زاهدی در ۱۳۴۳ در مؤسسه درگذشت. و شاعری با مرودن این ماده تاریخ تصدیق «جواتمردی» او را به دست همگان داد و بیانگر احساسات عمومی شد:

زاهدی مرد، گسور او گم باد

لأنه هوش و مار و کژدم باد

استخوانش بی‌اسفل بالمرکات

در اجاق عذاب هیوم باد

شاعری گفت سال موگش را

لحدش مستراح مردم باد

استعمار و ارتجاع و حکومت و دربار و شاه نیز هیچگاه کینهٔ مصدق را از دل بیرون نکردند. سپید بازتشنه آرموده در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ نیز در کیهان مقاله می‌نوشت تا مصدق را لجن‌مال کند و «اقتضای بزرگ» زندگی حقیر خود را یادآور شود. قشاشی به پیرمرد همواره یکی از مضامین سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های «آریامهر» خاصه در ایام بحرانی بود. در کفرانهای مطبوعاتی سال ۵۷ نیز این مضمون چندین بار تکرار و تکرار شد. در افتتاح مجلس هجدهم (بهار ۱۳۳۳)، مصدق‌زدایی به یکی از اوجهی خود نزدیک شد. مهدی مشایخی سخنرانی غرابی در سببات اعمال مصدق ایراد کرد و گفت که مصدق می‌خواست در ایران اعلام جمهوری کند (نگاه کنید به مذاکرات مجلس در پست تهران، ۶ اردیبهشت ۱۳۳۳). عبدالصاحب صفایی نیز در روز افتتاح مجلس، علیه مصدق اعلام جرم کرد (۲۶ فروردین ۱۳۳۳). متن آن سخنان و این «اعلام جرم» را باید خواند تا از کینهٔ دشمنان استقلال وطن و توکزان استعمار نسبت به مصدق و نهضت ملی تصویری به دست آورد.

سالخوردگان، بی‌تجربگی و سیکسری جوانان، عفت عمومی و امنیت خصوصی، نظم و بی‌اعتمادی و هراس از هر تغییر، اطاعت و فرمانبرداری و وظیفه‌شناسی، «سلطنت موهبت الهی است» و ارتش پاسدار سلطنت و مملکت و همه این ارزشها، در مجموعه‌ای از دروغ و افترا و تهمت درهم بافته می‌شود. «تحلیل روانی» جانشین تحلیل حقوقی می‌گردد تا نشان دهد که متهم از روز نخست، از بدو ولادت، مجرم بوده است. اصلاً همینکه پا به عرصه وجود گذاشته است خود مرتکب جرمی شده است. آزموده می‌گوید مصدق علیه اساس حکومت ایران قیام کرده است اما این قیام، ریشه‌های دیرین دارد و «در ابتدای کار مانند میکسری موزی و خطرناک که در روزهای اول در بدن شخص غیرمرئی باشد غیر محسوس بوده است» (ص. ۱۱، کیفرخواست). اگر «تحلیل روانی» دست افزار اصلی آزموده است تا نشان دهد که دادگاه با جانی بالفطرمای روبرو است وی به تحلیل تاریخی هم می‌پردازد. اما این سخنان او تیزیکسره ترهات و ابطالیل است. به داستان پایه ریزی مبارزات ضد استعماری ملت ایران توسط جد اکرم تیمارزاهدی اشاره کردیم می‌توانیم مثالهایی دیگر و از جمله نقش محمد رضا پهلوی در رهبری و حمایت از نهضت ملی شدن نفت را یادآور شویم. این خصیصه اصلی روشهای فاشیستی است که از تاریخ می‌هراسند. و بهین جهت هم در همه حکومتهای خفقان و سرکوب، تاریخ بازنویسی می‌شود تا به میل حکام زمانه آراسته و پیرامته گردد. فاشیسم، دشمن حافظه است. همه باید دچار تسمیان شوند و فقط آنچه را به یاد آورند که اهل حکومت می‌خواهند. لازمه دوام حکومتهای خودکامه و فاشیست مسلک، تست و شوی مغزی همگان است. نباید علل وقایع را در گذشته جستجو کرد. هر واقعه در یک لحظه پدیدار می‌شود. از زیربته بیرون می‌آید و نه پیشینه‌ای دارد و نه علل موجه‌ای. تاریخ فاشیستی، بی‌پدر و مادر است و تنها علل «روانی» و عوامل «فردی» در آن راه می‌یابد. محکمه مصدق مظهر روشن اعمال این روشهای فاشیستی است. اما سردمداران که خود چنین رفتار می‌کنند هر لحظه نیز می‌دانند که کسی به آنها باور ندارد. و از همین رو نیز هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌گویند تا بلکه سخن گویلسز که «دروغ بزرگ بگوئید تا رستگار شوید» مؤثر افتد و گره از کار ایشان بگشاید. بی‌معنی نیست که آزموده در میان سخنان خود به ناگهان برزبان می‌آورد که «من تردید ندارم که او در این دادگاه به عنوان دفاع برای من ارزشی قائل نمی‌شود» (جلسه ۸، ص. ۲۶۵). می‌داند که هیچکس برای او و حرفهایش ارزشی قائل نیست. یکبار به اعتراض برمی‌خیزد که چرا وکلای مدافع به صحبت او گوش نمی‌دهند و از

رئیس دادگاه می‌خواهد که به آنها «اخطار کند» اما منتظر اخطار رئیس دادگاه نمی‌شود و خود خطاب به وکلای مدافع آمرانه می‌گوید: «گوش کنید». و صدق شوخ طبعانه توضیح می‌دهد که «اگر حرف مورد توجه باشد همه گوش می‌کنند» (جلسه ۱۹ صفحه ۴۴۹). بار دیگر که مصدق بنه اعتراض، از حضور در جلسه خودداری می‌کند و به اعتصاب دست می‌زند، پس از مدتی بالاخره به جلسه می‌آید و می‌گوید: «عذر بنده و عدم حضور بنده برای این بود که نمی‌توانستم با آزادی از خود دفاع کنم... ولی بعد از اینکه... فرمودند حضور بنده اجباری است و اگر نیایم همانطور که فرمودند بنده را با زنجیر و دستبند می‌آورند گفتیم چه لزومی دارد که من زحمت زنجیر و دستبند به کسی بنهم... خودم در دادگاه حضور می‌یابم و الان هم آمده‌ام و حضور پیدا کرده‌ام چون اجازه نمی‌دهند در آن مسائل از خود دفاع کنم ناچار در اینجا شرف حضور پیدا کرده‌ام و با اجازه شما می‌نشینم. مخصوصاً صحبت‌های آن مرد برای من فرح بخش است. گوش می‌دهم و استماع می‌کنم» (جلسه ۳۱، ص. ۷۳۷). «یعنی صحبت‌های فرح بخش آن مرد» ملال انگیز و اشمع‌آورا است و سخن کودتاچیان و سرکوبگران، یکسر همین است. از پیش، معلوم است که چه می‌گویند و از پیش هم خوانندگان و شنوندگان میدانند و داوری کرده‌اند. وی بی‌توجهی نشانه بارز احساس عمیق تحقیر آنها نسبت به گفتار سرکوبگران و عملاً اختناق است.

همه کوشش آزموده در این است که بحث محکمه را در چهارچوبی که خود می‌خواهد محدود و محبوس بدارد: همه چیز از ساعت یک نیمه شب ۲۵ مرداد آغاز شده؛ در این ساعت که نخست وزیر قانونی، ناگهان و یکهو طغای می‌شود. این طغیان در یک لحظه حادث می‌شود، لحظه‌ای که از گذشته جداست و با لحظات پیشین پیوندی ندارد. و این اتهام طغیان، اتهام سیاسی نیست و «دادگاه به هیچ وجه صلاحیت» ندارد که «داخل امور سیاسی بشود» (جلسه ۳۱، ص. ۷۳۷) و بعد هم مرتب تکرار می‌کند که «ارواح شهدای ۲۸ مرداد گلوی متهم ردیف یک را می‌فشارند!» جواب این حرف‌ها روشن است و بارها و بارها تکرار می‌شود که اگر اتهام تغییر رژیم و برهم زدن اساس سلطنت سیاسی نیست «پس چه اتهامی را آقای دادستان محترم می‌توانند سیاسی ذکر نمایند» و اگر مصدق قصد برهم زدن اساس سلطنت و تغییر رژیم را داشته است این عمل که کاریکروز نیست و احتیاج به پیش‌بینی و تهیه مقدمات و طرح دارد. «تمام این مقدمات بایستی در زمان نخست‌وزیری متهم فراهم شده باشد، یعنی در دوره پیش از ۲۵ مرداد. بنابراین

نمی‌شود بحث را به ۲۵ تا ۲۸ مرداد محدود کرد. این استدلال را شاه‌قلی می‌کند که با سخنانش، اساس حقوقی محکمه را متلاشی کرده است». اما این مصدق است که از آغاز «دفاع سیاسی» را انتخاب می‌کند و تا پایان نیز این روش دفاعی را کنار نمی‌گذارد و «دادستان» و رئیس محکمه را مجبور می‌کند که هر بار سخن او را قطع کنند و نشان دهند که وی در دفاع از خود آزادی ندارد.

مصدق از همان آغاز می‌گوید من نخست وزیرم، نخست‌وزیری که به دست استعمار و عوامل داخلی به زندان افتاده است و این دادگاه، «دادگاه سیاسی است» (جلسه ۳۱، ص ۷۳۷).

کلام مصدق دقیق است و بی‌پیرایه. حرفش را می‌زند و خوب هم می‌زند. کلمات را به دقت انتخاب می‌کند. آنجا که می‌خواهد بگوید شاه هیچ‌کاره است و جمله می‌کند «اعلیحضرت» یا «شاهنشاه» می‌گوید و در جای دیگر از لفظ «شاه» جلوتر نمی‌رود. از استعاره و تمثیل و مقایسه کمک می‌گیرد و به مناسبت سخن لحن طنز می‌یابد. طنز مصدق دانشگاه را هدف می‌گیرد با همه مقررات و آداب و اصول و تشریفاتش. همه را به سخره می‌گیرد. بی‌اعتنایی به همه چیز را نشان می‌دهد و همه چیز را بی‌اعتبار می‌کند. یکبار که آزموده اوج می‌گیرد و از مظالم حکومت مصدق صحبت می‌کند می‌گوید اینها «داشتند طرح می‌ریختند تا ملت ایران را به درجه اتوماتی برسانند». مصدق اضافه می‌کند: «توماتی بفرمائید. تومات یعنی آدمک ماشینی و تومات یعنی گوجه‌فرنگی». همه می‌خندند (جلسه ۶، ص ۱۱) و آزموده باز هم «بهرحال» گویان ادامه می‌دهد. مصدق وقتی «اعلیحضرت همایونی گویان» مقام سلطنت را سکه یک پول می‌کند و ابتذال شاه را نشان می‌دهد می‌گوید من به پادشاه مشروطه احترام می‌گذارم. به عکس آویخته بر دیوار هم تعظیم می‌کند. اما تعظیم او احترام نیست. بی‌احترامی است. منت‌پرستی نیست، منت‌شکنی است.

مصدق می‌گوید من نخست وزیرم. نخست وزیر یک رژیم مشروطه سلطنتی. نماینده مجلس بودم و مثل همه نماینده‌ها به حفظ قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی سوگند خوردم. به رضاخان سوگندی نخوردم چون او قلدری بود که انگلیسها آورده بودند اما به پسرش بعد از اینکه گفت به قانون اساسی احترام می‌گذارم، در مجلس قسم خوردم. حالا هم این قسم را زیر پا نمی‌گذارم. اما من برای حفظ شاه مشروطه سوگند خوردم نه برای آدمی که به امیال خارجی کار می‌کند. شاه مشروطه، مقامی است غیر مسئول و تشریفاتی. رئیس دادگاه می‌پرسد بالاخره مگر شاه مسئول نیست. مصدق به تمثیلی پناه می‌برد:



«به محضردار می‌ماند. معامله انجام نمی‌دهد، صحت معاملات انجام شده را تصدیق می‌کند. همین ویس. نه می‌تواند کسی را به کاری وادارد. و یا از کاری بازدارد. چنین وظایفی را ندارد. عزل و نصب و صلح و جنگ هم به او مربوط نیست. اگر چنین بود که سلطنت مطلقه می‌شد و نه سلطنت مشروطه، آنهم چنان سلطنت مطلقه‌ای که حتی سلطنت آغا محمدخان و نادرشاه هم به این اطلاق و بلاشرطی نبوده است» (جلسه ۳، ص. ۱۴۲).

«بعد از سقوط دیکتاتوری [رضاخان] و وزیدن نسیم آزادی ملت ایران تصمیم گرفت که از مداخلات هر دولتی در امور این کشور جلوگیری کند و آزادی و استقلال کامل خود را تأمین کند. یکی از دولتی که در کان دخالت نمود... دولت انگلیس بود... اکنون باید دید که این مداخلات را به چه طریق و به دست چه اشخاصی می‌کرد. چنانچه از یک نفر که کمترین اطلاعی از امور این کشور دارد سؤال کنید خواهد گفت به وسیله دربار مجلس و دولت». در ۲۸ مرداد، دولت که دولت من بود، مجلس را هم چون «عده‌ای... خواستند کارشکنی کنند از مردم سؤال شد. رأی به انحلال مجلس دادند». پس می‌ماند دربار. همانطور که کودتای ۱۲۹۹ نشان داد، دول خارجی ترجیح می‌دهند «وضعیتی ایجاد نمایند که سروکارشان فقط بایک نفر بیشتر نباشد و برای اینکه آن یک نفر مافوق همه قرار بگیرد و کسی نتواند در مقابل او اظهار وجود کند» «وقایع شب ۲۵ مرداد و از آن به بعد هم» همین است. (جلسه سوم، صفحات ۱۱۷-۱۱۸. یک کودتای خارجی علیه استقلال و آزادی مملکت بوسیله شاه و دربار و عمال گوناگونش! کودتا کرده‌اند و مخارجش را هم پرداخته‌اند. روزنامه‌ها شماره چک را نوشته‌اند. می‌خواهید تحقیق کنید، بروید ببینید این چک از کجا آمده، چه کسی پرداخت کرده و به چه مصرفی رسیده؟ «لازم به اظهار نیست که دولت انگلیس از مبارزه ملت ایران راضی نبود و می‌خواست دولتی روی کار آورد که آزادی را از جامعه سلب کند» و این کاری است که در مرداد ماه صورت گرفت.

حال این دادگاه چه می‌گویید؟ دادگاهی که ناصالح است. نه خود صلاحیت دارد و نه اعضایش: «سرتیپ شیروانی را به واسطه شکایت مردم گرگان از آنجا خواستم. سرتیپ بختیار هم همینطور بود (جلسه ۲، ص. ۱۱۰). به رئیس دادگاه هم می‌گوید «شما را هم چون خلاف وجدان رفتار می‌کردی می‌خواستم بازتشته کنم و مرقوم‌ای در این باره از شما دارم». رئیس دادگاه می‌گوید «اگر یک چنین چیزی

بود انتحار می‌کنم» (اما نمی‌کند و بعد از چند سال، نامه‌ای به پیرمرد می‌نویسد و از دادگاه و رفتار خود عذر می‌خواهد و پوزش می‌طلبد).

مسئولیت همه چیز را می‌پذیرم. من کرده‌ام و بجز در راه منافع ملت و مردم قدم برنداشته‌ام. دیگران هم وزیران و مسئولان، هیچ اطلاعی و دخالتی نداشته‌اند. مگر در حدود آنچه خودشان بگویند. آنچه را هم که ایشان پذیرفتند من می‌پذیرم. آن مرد می‌گوید «برداشتن مجسمه‌ها یعنی اعلام انقراض سلطنت» (جلسه ۲۱، ص. ۲۴).

می‌گویید چرا مجسمه‌ها را خراب کردند؟ بسیار کار خوبی کرده‌اند. «ملت به مجسمه اشخاصی احترام می‌کند که آن اشخاص هم برای آن ملت ارزش قائل باشند. شاه فقید برای مردم این مملکت ارزشی قائل نبود... اگر مجسمه‌ها را مرجایش می‌گذاشتند که ملتون در دنیا شرمنده و سرافکنده می‌شدند. من خودم دستور دادم که مجسمه‌ها را بردارند» (جلسه ۳، ص. ۱۲۲).

مصدق در سخنان خود از توجه به مسائل روز نیز غافل نمی‌ماند. از خفتان و توقیف زندان می‌گوید دیدیم که به اعتصاب عمومی مردم و خراب کردن سقف بازار هم اشاره می‌کند. در فردای روزی که دولت کودتا، روابط سیاسی خود را با دولت انگلستان تجدید می‌کند مصدق در دادگاه این عمل را محکوم می‌کند و اعلام می‌دارد که «این خلاف مصلحت مملکت است» (جلسه ۳۴، ص. ۷۷۳). او این رویه را در دادگاههای بعدی نیز دنبال می‌کند و این چنین است که بخشی از لایحه دفاعی خود را به دیوان کشور، به نشان دادن مضار و معایب قرارداد کنسرسیوم و مقایرت آن با اصل ملی شدن نفت اختصاص می‌دهد.

و بالاخره درباره حکومت خود می‌گوید: «من یک فرد واحدی بودم که با یک دسته که با من مخالف بودند کار می‌کردم» (جلسه ۲۰، ص. ۴۹۱). «من به قدرت مردم کار کردم و اگر افکار عمومی نبود چطور می‌توانستم انگلیسها را بیرون کنم؟ چطور می‌توانستم کنسولگریها را ببندم؟ چطور می‌توانستم در شورای امنیت فاتح شوم؟ به خدا این مردم حق دارند که در عداد مردم آزاد جهان باشند» (جلسه ۱، ص. ۹۵).

و در بیرون باغ سلطنت آباد، در تهران و در سراسر کشور، افکار عمومی همچنان مصدق را می‌جست و در آن زمان «مصدق پیروز است» شعاری بود که خواستهای ضد استعماری و ضد استبدادی مردم را بیانگر می‌شد.

سراسر ماه آذر هم تظاهرات و اعتراضها ادامه می‌یابد و سرکوب با همه شدت خود نمی‌تواند فریادها را در گلوها خفه کند. روزنامه‌های خارجی هنوز دولت را متزلزل می‌دانند و هفته‌نامه‌های «تایم» و «تیوزویک» در شرح تظاهرات مردم ایران و توجیه سرکوب رژیم کودتا می‌نویسند که «این تظاهرات گوشه‌ای از یک طرح بزرگ توطئه برای سقوط دولت بوده است». راست یا دروغ، این اخبار از متزلزل قدرت کودتاجیان و استحکام جنیش اعتراضی مردم حکایت دارد. رژیم همچنان می‌ترسد که چهره خود را در «مواسم» و «جشنها» به نمایش بگذارد و آن تردید و واهمه‌ای را که در برپایی مراسم چهارم آبان داشت در مراسم رژه بیست و یکم آذر ارتش نیز نشان می‌دهد. رژه برقرار می‌شود اما ارتشیان «غیور» و «جانباز» جانب احتیاط را از دست نمی‌نهند و نمی‌گذارند خبرنگاران و عکاسان روزنامه‌ها در مراسم شرکت کنند. روزنامه‌ها هم اعتراض می‌کنند<sup>۱۵۵</sup>. اما کودتاجیان هنوز می‌ترسند.

باید هم ترسند. دیدیم که شانزدهم آذر مردم به اعتراض به تجدید روابط با انگلستان محاکمه مصدق و یازدهم نیکسون برخاسته بودند و دانشگاه تهران به خون کشیده شد. اکنون دانشگاه همچنان تعطیل است. گاهی روزنامه‌ها می‌نویسند که دانشگاه، امروز کار خود را آغاز کرد و همه دانشجویان در کلاسها حضور یافتند و از خرمن علم خوشه‌ای چیدند. اما روز دیگر باز می‌نویسند که دانشگاه چند روز دیگر کار خود را آغاز خواهد کرد. یکبار می‌نویسند که دانشگاه تا بیست و دوم آذر تعطیل است، اما در واقع این تعطیل تا ۲۸ آذر به طول می‌انجامد<sup>۱۵۶</sup>. لفظ «تعطیل» اصطلاح کودتاجیان است برای سرپوش گذاری بر روی اعتصاب دانشجویان که در اعتراض به کشتار شانزدهم آذر کلاسها را ترک گفته بودند. می‌بینیم که زبان دروغ و جعل، این زبان حکومت‌های جبر و زور و اختناق، از همان زمان شکل می‌گیرد.

کشتار ۱۶ آذر موجی از خشم و همدردی را برانگیخته است. همه روزنامه‌ها از آگهی‌های همدردی و تسلیت آکنده است؛ دانش‌آموزان کلاسهای مختلف دبیرستانها، دانشجویان، طبقات مختلف مردم شهادت سه دانشجوی را به خانواده‌های آنها و به دانشجویان دانشگاه تهران تسلیت می‌گویند. هنوز رژیم کودتا نتوانسته است مانسور و کنترل را بر آگهیهای ترجیم نیز تعمیم دهد. حتی بازماندگان دانشجویان شهید نیز می‌توانند شرحی در سپاس از همدردیهای مردم در روزنامه‌ها به چاپ

۱۵۵) کیهان، ۲۲ آذر ۱۳۳۲.

۱۵۶) اطلاعات، ۲۶ آذر ۱۳۳۲.

رسانند. روز یکشنبه بیست و دوم آذر مراسم شب هفت شهیدان دانشگاه می‌باید در امامزاده عبدالله برگزار گردد. ماموران انتظامی گورستان را محاصره می‌کنند و دانشجویان را مانع می‌شوند. زدوخورد و درگیری سخت و گسترده است. مراسم در چنین فضایی برگزار می‌شود. فریاد «نصف پیروز است» شنیده می‌شود.

دولت کودتا می‌خواهد «کاتوهای فساد» را یکسره خاموش کند و چاره‌جویی می‌کند. درباره بازار تصمیم می‌گیرد مسیر خطوط اتوبوسرانی تهران را تغییر دهد تا دیگر همه خطهای اتوبوس به بازار ختم نشود و توقف ماشین و اتومبیل را هم در سبزه میدان و خیابانهای اطراف آن ممنوع اعلام کند، که به این ترتیب از مرکزیت بازار کاسته شود. سخننگوی دولت به همراهت می‌گوید که هدف این طرح تنبیه و گوشمال بازاریان است. روز ۲۴ آذر، اتوبوسها در خطوط جدید شروع به کار می‌کنند. برای اعتراض به این نقشه دولت در این روز هم تظاهراتی تهیه شده بود. دانشجویان، دانش آموزان، کارگران و کاسبکاران در تظاهرات هستند. روزنامه‌های پیش از پیش «رسمی» هم به این طرح دولت اعتراض می‌کنند ولی فرماندار نظامی طی اعلامیه‌ای به همشهریان عزیز هشدار می‌دهد که «عدلهای از افراد خائن و بیوطن از افراد حزب منحلّه توده به نام حزب زحمتکشان یا نوار سیاه در بازار» راه می‌افتد که «بعد بروند خانه کاشانی»<sup>۱۵۷</sup> آسمان و ریمان را به هم بافتن و از منطق «خس و حسین همه خواهران معاویه بودند» کمک گرفتن از همان زمان یکی از مجورهای سیاست خبری و اطلاعاتی دستگاه کودتاقیان است!

در مورد دانشگاه هم، تصمیمات از همان نوعی است که سالهای بعد نیز برای سرکوب دانشجویان بارها و بارها اتخاذ می‌گردد؛ در دانشگاه «گارد مخصوصی» ایجاد می‌شود و «در ضمن بازداشتگاهی نیز قرار است در دانشگاه تهیه نمایند و دانشجویان متخلف را در آنجا تحت نظر قرار دهند»<sup>۱۵۸</sup>. اما هنوز دستگاه آن قوام را نیافته است که بتواند به چنین کارهایی دست زند. استادان و مسئولان

۱۵۷) اطلاعات ۲۴ آذر ۱۳۳۲. فرمانداری نظامی اکنون از آن جهت نام کاشانی و حزب زحمتکشان بقایی را در فهرست خائنان ذکر می‌کرد که ایان در مخالفت با تجدید روابط با انگلیس زمره‌هایی را آغاز کرده بودند و ضمناً هم از پدران کودتا بودند و هم هنوز از مصونیت پارلمانی برخوردار. در همان زمان فرزندان در یکی از مصاحبه‌های خود، به تندی کاشانی را مورد حمله قرار داد و فرمان ملوکانه در انحلال مجلسین هم در روز ۲۸ آذر شرف صدور یافت!  
۱۵۸) کیهان و اطلاعات، ۲۶ آذر ۱۳۳۲.

دانشگاه هم مخالفت و مقاومت می‌کند و این تصمیمات، عملی نمی‌شود. اوایل دیماه، دانشگاه زندگی نیمه‌جانی را باز یافته است.

در این فاصله، محل تشکیل دادگاه مصدق را تغییر داده‌اند. اگر روزنامه‌ها هنوز جریان نسبتاً مشروح و کاملی از مذاکرات دادگاه چناب می‌کنند اما از آنچه در حول و حوش دادگاه می‌گذرد چیزی نمی‌نویسند. به این ترتیب است که روز پنجشنبه نوزدهم آذر، دادگاه ساعت نه و سی و پنج دقیقه آغاز می‌شود و در ساعت یازده و نیم هم پایان می‌یابد و بعد از ظهر جلسه‌ای تشکیل نمی‌شود. روزنامه‌ها به این تغییر روش و علل آن، اشاره‌ای هم نمی‌کنند و تنها سه روز بعد است که معلوم می‌شود این تعطیل برای تغییر دادن محل زندان مصدق بوده است. از روز یکشنبه بیست و دوم آذر، روزنامه‌ها خبر دادند که مصدق را در بعد از ظهر پنج‌شنبه نوزدهم از سلطنت آباد به پادگان قصر، مقر لشکر ۲ زرهی، انتقال داده‌اند و از این پس، او را در سالن باشگاه پادگان زرهی محاکمه می‌کنند. مقام مسئول فرمانداری نظامی به خبرنگار کیهان می‌گوید:

«چندی پیش مصدق گفته بود در سلطنت آباد تأمین جانی ندارد. مقامات تصمیم گرفتند ایشان را به پادگان قصر انتقال دهند اما ایشان طی نامه‌ای اطلاع دادند که در باشگاه سلطنت آباد راحت هستند ولی مقامات انتظامی بالاخره تصمیم گرفتند ایشان را از سلطنت آباد به پادگان قصر منتقل نمایند و محاکمه ایشان هم در سالن باشگاه پادگان قصر به عمل آید»<sup>۱۵۹</sup>.

آزموده هم با روزنامه دیگری مصاحبه می‌کند و علت این نقل و انتقال را سردی هوا، دوری راه و وضع بد پاسداران و تنگ‌بندان ذکر می‌کند<sup>۱۶۰</sup>. از بسیاری از جریان‌های دیگری نیز که در دادگاه و در رابطه با آن می‌گذرد در روزنامه‌ها خبری منتشر نمی‌شود. تنها همان مذاکرات است که هنوز چاپ می‌شود بی آنکه هیچ پرمشی و یا تفسیری را به همراه بیاورد و یا توضیحی درباره برخی رویدادها (مثلاً تظاهرات تماشاچیان له یا علیه مصدق) داده شود<sup>۱۶۱</sup>.

۱۵۹) کیهان، ۲۲ آذر ۱۳۳۲.

۱۶۰) اطلاعات، ۲۲ آذر ۱۳۳۲.

۱۶۱) دستگاه کودتاچیان بیش از پیش می‌کوشید تا «دادگاه» را اگر نه به صورت مخفی به صورت نیمه‌علنی درآورد. تعداد حاضران محدود بود و هر کس را به تالار محکمه راه نبود. در

اقا در جلسات آذرماه، فضای دادگاه بکلی تغییر کرده است. آزموده در سخنان خود بیش از پیش بر کفر و الحاد و ارتداد مصدق تکیه می کند و این سخنان پایانی ندارد. هر لحظه ممکن است شبانگاهان، در پادگان نظامی یا مصدق هم همان رفتاری را کنند که چندی بعد با نویسنده آزاده کریپور شیرازی خواهند کرد<sup>۱۶۲</sup>. روز پنجشنبه بیست و هشتم آبان جلسه که آغاز می شود، دادستان و

روزنامه گه گاهی از این یا آن شخصیت داخلی یا خارجی نام می بردند که در جلسات دادگاه به تماشا نشسته اند. از شرکت همراهان نیکسون در جلسه بعد از ظهر چهارشنبه ۱۸ آذر گفتگو کردیم. یکی از اعضای هیئت دولت کودتاچی، وزیر راه، هم در جلسه بعد از ظهر بیست و سوم آبان حضور پیدا کرده بود (اطلاعات ۲۱ آبان ۱۳۳۲) در بعد از ظهر اول آذر هم وزیر مختار دانمارک به محکمه آمده است.

کوشش برای غیرعلنی نگهداشتن دادگاه، در مرحله تجدیدنظر شدت بیشتری یافت. محکمه تجدیدنظر در فروردین ۱۳۳۳ آغاز به کار کرد. عصر یکشنبه ۲۳ فروردین، روزنامه کیهان جریان جلسه دادگاه را این چنین منعکس کرد: «صبح امروز جلسه دادگاه با حضور آقای دکتر مصدق تشکیل گردید و آقایان رئیس دادگاه و دکتر مصدق صحبت کردند.» و روزنامه پست تهران شرح مذاکرات چهارمین جلسه دادگاه را چنین به اطلاع عموم رساند: «چهارمین جلسه دادگاه تجدیدنظر برای دادرسی از آقایان دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی به اتهام شرکت در توطئه روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد به منظور برهم زدن اساس سلطنت در ساعت ... تشکیل گردید ... پس از قرائت صورت جلسه، آقایان سرتیپ آرموده و دکتر مصدق به ترتیب در تأیید ورد صلاحیت دادگاه اظهاراتی نمودند و مقارن ظهر جلسه خاتمه یافت.»

روزشنبه ۲۶ فروردین، جلسه دوم دادگاه، اغلب استدلیها خالی است و دکتر مصدق اعلام می کند: «من تصمیم گرفته ام دیگر از خود دفاع نکنم و اعتراف غنا خواهم کرد ... زیرا دادگاه عملاً سری است. کسی را اجازه ورود نمی دهند و تازه آنچه من می گویم در جریان منتشر نمی شود ... شما نگفته اید ولی آنها عملاً نمی توانند چاپ کنند. بهر حال تا این آزادی را تأمین نکنید که بیانات مرا همه مردم بخوانند و افکار عمومی قضاوت کند من دیگر لایحه دفاعی خود را نخواهم خواند ... مطمئن باشید وضع من زیاد طول نمی کشد. سه چهار روز بیشتر نخواهم ماند. خواهم مرد و خلاص می شوم. به شما قول می دهم با زهر و سم خود را نابود نسازم زیرا من در بیرجند مجرب شده ام که بهتر وسیله خودکشی غذا نخوردن است.» (اتحاد ملی، شماره ۳۱۱، ۲۴ فروردین ۱۳۳۳) مقامات باز هم مجبور به عقب نشینی شدند اما از مطالب دادگاه باز هم بصورت ناقص تر از دادگاه نخست انتشار یافت.

در ۲۶ مهر ۱۳۳۲ بود که روزنامه ها خبر دستگیری کریپور شیرازی مدیر روزنامه شورش را انتشار دادند. در ۲۶ اسفند روزنامه کیهان عکس جسد سوخته کریپور را منتشر کرد. روایت رسمی این بود که وی خود را در زندان آتش زده است اما واقع این بود که در خیمان دستگاه لور را

دادوسان که وارد می‌شوند، همه بومی‌خیزند. رسم هر روزه است و سپس می‌نشینند. مصدق نمی‌نشیند و خطاب به رئیس دادگاه می‌گوید: «چرا در خارج از ساعات اداری کار می‌کنید. نمی‌گذارید من حرفم را بزنم. جان من در خطر است. خطرات جانی برایم موجود است. مرا خواهند کشت» (جلسه ۱۱، ص. ۳۱۲). رئیس وقتی نمی‌نهد: صورت جلسه را می‌خوانند. دادستان هم جوابی نمی‌دهد. ساعت ده و چهل دقیقه تنفس می‌دهند. ساعت یازده که جلسه تشکیل می‌شود این باره آزموده (وحتماً پس از مشورت) به اعتراضات صبح مصدق پاسخ می‌دهد که وضع ایشان بسیار خوب است.<sup>۱۶۲</sup> هیچ خطری هم تهدیدشان نمی‌کند. در بیرون از جلسه به من توضیح دهند قضیه از چه قرار است. مصدق می‌گوید بگذارید در جلسه بگویم (جلسه ۱۱، ص. ۳۱۷). البته نمی‌گذارند. اما روز یکشنبه اول آذر اعلام می‌کنند که از این پس جلسات دادگاه یکسره خواهد بود و فقط بعد از ظهرها تشکیل خواهد شد. البته معلوم نیست این به خاطر اعتراض مصدق است یا برای رعایت حال آزموده که همچنان حرف می‌زند و در روز چهارشنبه ۲۷ آبان نیز، حالش در دادگاه بهم خورده است؟ در هر حال بالاخره صحبت‌های آزموده پایان می‌پذیرد و از هشتم آذر دوباره جلسات صبح و عصر برگزار می‌شود و این وضع مگر در چند روزی که می‌گویند افسران باید

در زندان به آتش کشیده بودند. روایتش شاد باد.

در همان زمان روانشاد دکتر حسین قاطمی نیز که در مخفیگاه خود به دست مأموران رژیم کودتا افتاد وی را به شهر بانی بردند. به هنگام خروج از شهر بانی، شبان بی‌مخ و چند تن دیگر از بارانش در برابر چشم و در حضور مأموران امنیتی دستگاه، به قاطمی حمله بردند و او را با چاقو بسختی مضروب و مجروح کردند (۲۳ اسفند ۱۳۳۲). این زخمها هرگز بهبود نیافت و این تن مجروح بود که در خیماں دادگاههای نظامی به آتش گلوله سپردند. اکنون که این نمونه‌ها را به یاد می‌آوریم می‌توانیم بپذیریم که سخنان مصدق درباره «عدم امنیت» زندان و خطرانی که جان وی را تهدید می‌کرد بی‌پایه نبوده است.

(۱۶۳) مصدق تا نوزدهم آذر در پادگان سلطنت آباد و از آن پس در پادگان قصر (لشکر زهی) زندانی بود. نگرانی مردم از وضع مصدق در زندان و رفتار دژخیماں با او بسیار بود. به دنبال این سخنان مصدق و برای تسکین افکار عمومی، کوه تاجیان به برخی روزنامه‌نگاران اجازه دادند تا از زندان مصدق بازدید کنند و از وضع زندگی او بنویسند. برای توصیفی از زندان و زندگی مصدق در زندان سلطنت آباد نگاه کنید به: اتحاد ملی، شماره ۲۹۲، آذر ۱۳۳۲، همین روزنامه به هنگام دادگاه تجدید نظر، مقاله‌ای نیز درباره وضع زندان مصدق در پادگان زهی انتشار داد (اتحاد ملی، شماره ۳۱۱، ۲۳ فروردین ۱۳۳۳).

بعد از ظهرها به تمرین رژه بروند، جلسات ۲۵ تا ۲۸، تا پایان ادامه دارد. دیگر نه از آن تنفس‌های مکرر جناب رئیس خبری هست و نه از جلسات یکسره. این هم برای دفاع قضیه‌ی است و تزییقات مصدق روزیروزی بیشتر می‌شود. کوشش آزموده و دادگاه اینست که مصدق مجال صحبت پیدا نکند. قاعدتاً و مطابق قانون (ماده ۱۹۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش)، پس از گفتار دادستان در طرح دعوا، متهم و وکلای مدافع باید حرف بزنند. اما رئیس دادگاه نمی‌گذارد (جلسه ۱۷، شنبه ۱۷ آذر) و شروع می‌کنند به پرس و جو. رئیس دادگاه حرف مصدق را مرتب قطع می‌کند. سرگرد خسروانی، از افسران مخالف مصدق و از کودتاچیان فعال ۲۸ مرداد و مدیر باشگاه ورزشی «تاج»، هم در جلسه حاضر است و تظاهرات راه می‌اندازد و به مصدق «خفه شو» و «احمق» می‌گوید. دادستان و رئیس دادگاه هم پشت سرهم تهنید می‌کنند که جلسه را سری اعلام می‌کنیم. حتی دادستان به آنجا می‌رسد که می‌گوید چون آقای مصدق در جلسه سوم دادگاه، در نوزدهم آبان (جلسه سوم، ص. ۱۱۳)، به وکیلش گفته است «پدر سوخته» و این لفظ «رکیک» را هم در برابر «یک عده بانویان و آقایان» گفته. و این لفظ هم در سراسر دنیا پخش شده و این کار «متنافی اخلاق و عفت عمومی» است پس می‌توان جلسه را سری کرد و اگر تابحال من چنین تقاضایی نکرده‌ام از این پس می‌کنم (جلسه ۱۷، ص. ۴۲۱). اما مصدق از میارزه نمی‌ایستد در عصر شنبه ۱۷ آذر، از پاسخ به سؤالات سرباز می‌زند و اعلام اعتصاب غذا می‌کند (جلسه ۱۷، ص. ۴۲۲). از جریان اعتصاب غذای مصدق هیچ خبری در مطبوعات منتشر نمی‌شود و در نتیجه مردم اطلاعی نمی‌یابند. تنها در شرح جلسه دادگاه در روز بعد (هشتم آذر) روزنامه‌ها می‌نویسند تماشاچی در جلسه کم بود. چرا؟ معلوم نیست. روز دوشنبه هم در شرح دادگاه، مصدق را می‌بینیم که از تشدی خود عذرخواهی می‌کند. باز هم معلوم نیست چرا؟. اما دو روز بعد، در جلسه هفدهم آذر (جلسه ۲۶، صفحات ۶۶۶، ۶۶۵) مصدق خود جریان را بیان می‌کند که «من می‌ساعت غذا نخوردم» و «خود آقا گفتند شما غذا بخورید در دادگاه حرف خواهید زد». آزموده هم مجبور می‌شود توضیح دهد که در آن هنگام به دست و پا افتاده و ازین «دکتر در همه فنون شرارت و جنایت» «استدعا» کرده است که صحبت کنند اما «به شاه و رضاشاه توهین نفرمایند مبادا کسانی به شما صدمه بزنند» و بعد هم ازین جنایتکار خبیثی که مادر در هر چون او نزاده است «اجازه» دست‌بوسی خواسته است که مصدق نمی‌گذارد و کار را با مضافه‌ای تمام می‌کند. پس اعتصاب غذای مصدق از عصر هفت آذر تا صبح نهم آذر به طول می‌انجامد (علت قلت تماشاچیان در جلسه



هشتم آذر هم به این ترتیب روشن می‌شود) و به این ترتیب است که می‌تواند در نهم آذر «دفاعیات» خود را شروع کند لذا پس از چند ساعت رئیس دادگاه دوباره با طرح سؤالات، نمی‌گذارد که مصدق دفاعیات خود را به اتمام برساند و با مرتب کلام او را قطع می‌کند که از موضوع خارج است و «از موضوع خارج شدن را دادگاه مجاز نیست و دادگاه نمی‌تواند از موضوع خارج شود». اما خودش هم درست نمی‌داند که خروج و ورود به موضوع چگونه است. می‌داند که نباید بگذارد مصدق از شاه و سلطنت و کودتا و نقش خارجی‌ها صحبتی بکند. لذا در اجرای این دستور به سرگیجه دچار شده است و افضاح را به آنجا می‌رساند که از دادستان اجازه می‌گیرد! (جلسه ۲۱، ص. ۵۱۰). آرموده هم مستأصل شده است و لاطائلات می‌بافد: گاهی می‌گوید از اینکه چرا نصیری فرمان عزل را در ساعت یک بعد از نیمه شب آنها با تانک و زره پوش آورده است صحبت نکنید زیرا نصیری می‌توانسته به هر طریقی که می‌خواسته «مثلاً چندین هنگ را به دنبال خود ببرد» و فرمان را «ابلاغ کند» (جلسه ۱۹، ص. ۴۵۰) بعد هم «این گفتگو خاتمه داده شود که دستخط نافذ است یا نه!» (جلسه ۱۹، ص. ۴۴۹). و بالاخره اعتراض می‌کند که «این آقا برای جمع آوری مبارک بساط جاسوسی راه انداخته»<sup>۱۶۱</sup> (جلسه ۲۰، ص. ۵۰۲) و «متهمین باید بدین نحو دفاع نمایند که اعمال متسبب به آنان را در کيفرخواست رد کنند» و اگر نه «درخواست سری بودن دادرسی را خواهم نمود» (جلسه ۱۹، ص. ۴۵۰).

بالاخره دفاعیات مصدق تا تمام می‌ماند و دادگاه عده‌ای را به عنوان «شهود» به جلسه می‌خواهد تا اظهارات آنها را استماع کند. این، برای تکمیل پرونده است و نوعی کلاه شرعی. و چاره جویی برای رفع اعتراضات مصدق و شاه‌قلی به نقایص پرونده. اما شهودی که به دادگاه دعوت می‌شوند نصیری و زاهدی و باتمان‌تعلیق

۱۶۴) در جریان محاکمه مصدق، همچنان که آقای بزرگمهر هم می‌نویسند، بسیاری از افراد اسناد و مدارکی را که فکر می‌کردند در کار دفاع مصدق مفید خواهد افتاد برای او می‌فرستادند. بدین ترتیب است که مصدق در سخنان خود به بخشنامه‌های کاملاً سری ارتش کودتا استناد می‌کند و متن آنها را در دادگاه می‌خواند و یا به نوشته‌های مطبوعات خارجی دربار ایران بعد از کودتا استناد می‌کند و بالاخره در بحث از حقوق و وظایف پادشاه مشروطه، سخنان ناصرالملک تائب‌السلطنه را در سب‌های پیش از جنگ جهانی اول ذکر می‌نماید. متن این سخنان تا آن زمان کاملاً نشناخته بود و نسخه‌ای از آن را که به دست آقای نصرت‌الله امینی رسیده بود ایشان به وسیله آقای بزرگمهر در جریان دادگاه، به مصدق رسانده بودند. این «مدارک» و «اسناد» هر لحظه نکات و دلایل تازه‌ای را مطرح می‌کردند و ضعف دادگاه و آرموده را بهتر هویند می‌ساختند.

نیستند، حتی دادگاه به این مسئله هم اصلاً اشاره‌ای نمی‌کند که دولت مصدق کسانی را مأمور تحقیق و بررسی «وقایع ۲۵ مرداد» کرده بوده است، پس می‌باید از ایشان هم سؤالاتی شود و یا اینکه دولت در آن چند روزه در اعلامیه‌های خود چه گفته است؟ دادگاه برای رسیدگی نیست برای صدور حکم محکومیت است و برای همین است که فقط برخی از همکاران مصدق را به محکمه می‌خوانند. معلوم نیست انتخاب ایشان هم بر چه اساسی بوده؟ ۱۴۵۳ اینان نیز در دادگاه، برخی خود را تنها از زمره اهل فن و تخصص معرفی کردند و گفتند که فقط وزارتی می‌کرده‌اند و یا مسائل سیاسی یکسره بیگانه بوده‌اند و از تصمیمات سیاسی مصدق اطلاعی نداشته‌اند! اما برخی دیگر دلیرانه ایستادند و برآنچه کرده بودند افتخار و میاهات کردند. دکتر شایگان، مهندس رضوی و دکتر صدیقی و تریمان از این جمله بودند. محکمه نفاقان بسختی مرعوب شخصیت ایشان شد و آزموده هر بار بر می‌خاست که جبران کند و بالاخره گفت «این آقایان را گواه قانونی نمی‌دانم. مطلع قانونی هم نمی‌شناسم.» (جلسه ۲۸، ص. ۶۶۷). اگر چنین است پس اینهمه پرسش و پاسخ برای چه بود؟

اکنون که شهود هم ادای شهادت کرده‌اند می‌باید به متهمان و به وکیلان مهلتی داد تا به آخرین دفاع بپردازند. در مرحله رسیدگی یعنی از زمانی که محکمه به صلاحیت خود رأی داد تاکنون متهم ردیف ۲ و وکیلانش سخنی نگفته‌اند و مصدق هم که از گفتن منع شده است بالاخره به او اجازه آخرین دفاع را می‌دهند. می‌خواهد درباره حق عزل و نصب وزراء از طرف شاه صحبت کند رئیس دادگاه نمی‌گذارد. می‌خواهد به پاسخ اظهارات آزموده درباره سوابق زندگی خود بپردازد باز هم نمی‌گذارد. بزرگمهر صحبت می‌کند که اجازه بدهید موکلم صحبت کند چون دفاعیات من ممکن است آنچه‌تان که شایسته است نباشد (جلسه ۳۰، ص ۷۰۳). رئیس تنفس می‌دهد. پس از تنفس رئیس می‌گوید درباره اختیارات شاه حرفی نباید زد و جواب آزموده را هم به اختصار بایند داد. مصدق نوشته‌ها را از کیفش درمی‌آورد. شروع به صحبت می‌کند، جلوی صحبت او را می‌گیرند. دوباره نوشته‌های دیگری را

۱۶۵) پس از کودتای ۲۸ مرداد، بسیاری از همکاران مصدق را بازداشت کردند و رهبران احزاب سیاسی و سازمانهای هوادار او را به زندان انداختند و یا به تبعید فرستادند. در هفته‌های بعد، برخی از ایشان آزاد شدند و به این ترتیب بود که در شانزدهم آذر، چندتن از وزیران مصدق (رجبی، عطایی، ملکی، مبشر، عالمی) از بازداشت خلاصی یافتند (کیهان، ۱۷ آذر ۱۳۳۲). در بیست و نهم آذر نیز قرار منع تعقیب چندتن دیگر از وزیران دولت و نمایندگان مجلس (اخگر، دکتر انجوی، اقبال) صادر شد (اطلاعات، ۲۹ آذر ۱۳۳۲).

به دست می‌گیرد. بازهم جلوی صحبت او را می‌گیرند. می‌گوید مقدمه را می‌گویم. می‌گویند «نمی‌شود». باز او را می‌دور می‌کنند و همین جریان ادامه دارد. او می‌خواهد صحبت کند و دادگاه نمی‌گذارد. بالاخره به اختصار اما به دقت به یکایک اتهامات آرموده پاسخ می‌دهد.

اکنون سه شنبه ۲۴ آذر است که باز کلام مصدق را قطع می‌کنند. او هم از آمدن به دادگاه امتناع می‌کند. جلسه بعد از ظهر بایک ساعت تأخیر شروع می‌شود و آرموده می‌گوید علت تأخیر این بود که مصدق از حضور در دادگاه امتناع می‌کرده است و من «ولو اینکه با زنجیر باشد دستور خواهم داد ایشان را در دادگاه حاضر کنند... هرگاه شراوت کنند، دستور خواهم داد ایشان را یا دستبند بیاورند» چرا که «هر روز هموطنان می‌خواهند که نتیجه این نادرسی هرچه زودتر معلوم گردد» (جلسه ۳۱، ص. ۷۳۵). مصدق هم توضیح می‌دهد که «بنده تا امروز دو مرتبه برای حضور در دادگاه عذر آوردم. عذر بنده و عدم حضور بنده برای این بود که نمی‌توانستم با آزادی از خود دفاع کنم» و همانطور که پیش از این هم ذکر شد می‌گوید «چه لزومی دارد که زحمت تجزیر و دستبند به کسی بدهم»، «چون اجازه نمی‌دهند در آن مسائل از خود دفاع کنم. ناچار در اینجا شرف حضور پیدا کرده‌ام و با اجازه شما می‌نشینم» که «مخصوصاً صحبت‌های آن مرد برای من فرح بخش است» (جلسه ۳۱، ص. ۷۳۷).

دیگر آشکار است که دادگاه به مصدق اجازه صحبت نمی‌دهد. رئیس دادگاه به دست و پا می‌افتد: «همین صحبت‌های خود را ادامه دهید تا معلوم شود دادگاه هیچ گونه تضییعی در دفاع شما فراهم نساخته و نمی‌سازد» (جلسه ۳۱، ص. ۷۳۸). در روزهای بعد باز هم این کلام را تکرار می‌کند و روزنامه اطلاعات در شماره ۲۹ آذر خود، حروف درشت این عقب نشینی و تغییر رونه را به اطلاع خوانندگان خود می‌رساند که «رئیس دادگاه اجازه داد که دکتر مصدق آزادانه از خود دفاع کند». اما باز هم سخنان او را قطع می‌کنند و دفاعیاتش ناتمام می‌ماند. رئیس دادگاه بالاخره از ریاحی می‌خواهد که به دفاع از خود بپردازد. وکلای مدافع ریاحی شروع می‌کنند (عصر سه شنبه ۲۴ آذر). دو روز بعد هم، آنها صحبت می‌کنند. روز پنج شنبه، میرجلالی می‌گوید دفاع اصولی توسط شاهقلی به عمل خواهد آمد و بعد هم حرفهایی می‌زند که به روشنی حکایت از تغییر لحن مدافعان ریاحی می‌کند: می‌گویند ریاحی آلت فعل بوده است و اطاعت از او امر مافوق کرده است. میرجلالی بزرگداشتی هم از قوام می‌کند و در مورد قیام سی ام تبر، مصدق را مورد حمله قرار می‌دهد. وکلا شنیدند که ممکن است موکلشان «مشمول الطاف» قرار بگیرد

بنابراین هر چه می‌توانند ترهات و اباطیل می‌یافتند. در یادآور نصیرزند می‌گوید: «ملت ایران می‌بایستی از زن و مرد تا فرق سر همیشه مسلح باشد» خوی نظامیگری بروز می‌دهند و نظریه تاریخ می‌پردازند و از مصدق هم فاصله می‌گیرند: «ما باید گوشت و پوست و خون خود را در جلوی گلوله گذازده و افتخار تاریخی خود را حفظ نمائیم» (جلسه ۳۵، ص. ۷۸۵).

در آغاز جلسه روز گذشته، شنبه ۲۸ آذر، رئیس از میرجلالی خواسته است که به سخنان خود اذنه دهد. او به ناگهان وقش را به ریاحی می‌دهد که برخیزد و بگوید همه حرفها زده شده است، دیگر دفاعی نمانده و «برای اینکه تکلیف بنده زودتر معلوم شود استدعا دارم... در باب بنده هر تصمیمی که پدر تاجدار مهربان ما، اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مقتضی بدانند اتخاذ فرمایند». آن روز آزموده هم می‌گوید من دیگر حرفی نمی‌زنم و کوتاه می‌آید. تنفس می‌دهند. بعد از مصدق می‌خواهند که به آخرین دفاع خود پردازد یا اینکه هنوز همه و کیلان ریاحی صحبت نکرده‌اند. دکتر مصدق در شروع صحبت، به تغییر وضع دادگاه اشاره می‌کند که «آن مرد امروز بیان ادعای خود را بسیار مؤدبانه نمودند» و سپس می‌گوید مختصر می‌گویم و مختصر هم می‌گوید و با همان نحوه استدلالی همیشگی: دقیق، موجز و قاطع و با استفاده از مشابهات تاریخی. می‌گوید: «تنها کسی که از این محاکمه استفاده می‌کند دکتر مصدق است و من». (جلسه ۳۴، ص. ۷۷۴). و باز هم سخنان خود را با آنچه وصیتنامه سیاسی خود می‌داند به پایان می‌برد: «آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است...» بار دومی است در این محکمه، این مضمون را بیان می‌کند (جلسه ۳۴، ص. ۷۷۹). اما این بار، این جمله را هم می‌افزاید که «چون در گوشه زندان خواهم مرد، از همه می‌خواهم که از هیچ حادثه‌ای نهراسند و یقین بدانند که خدا پار و مند کار آنها خواهد بود (همانجا ص. ۷۷۹).

روز بعد، یکشنبه ۲۹ آذر دادگاه، ظاهراً به علت ناخوشی رئیس دادگاه، تشکیل جلسه نمی‌دهد و در روز دوشنبه هم جلسه بسیار کوتاه است. شاهقلی به اختصار بسیار حرف می‌زند. این بار هم دقیق و منظم به حرفهای آزموده جواب می‌دهد و خیلی خلاصه روشن می‌کند که حرفهای او بی پایه و نادرست است. آزموده اجازه صحبت می‌خواهد برای اولین بار، رئیس دادگاه به او اجازه صحبت نمی‌دهد: روز پیش، در بار نامه‌ای نوشته است که شاه بخشیده و از حقوق خودش صرف نظر کرده. علت آن تعطیل و آن تغییر رویه‌ها معلوم می‌شود. و دادگاه می‌رود که رأی بدهد. از رای دادگاه (اول دی ۱۳۳۴) بیش از همه، آزموده ناراضی است: خوشخدمتی کرد و

خود را به آب و آتش زد که اگر نه اعدام و تیرباران لااقل حسین ابدی به دست آورد و حالا اربابان وسط زمین و آسمان او را ول کرده‌اند! مصدق که از آغاز محاکمه، بارها گفته بود که عفو و گذشت کسی را نمی‌پذیرد محکوم می‌شود و مطابق قوانین مصوبه خودش از دیوان کشور تقاضای فرجام و رسیدگی مجدد می‌کند. به این ترتیب «محکمه بدوی» پایان می‌یابد. بسیاری نفس راحتی می‌کشند. آرموده در یکی از جلسات پایانی دادگاه به زبان آورد که «تاکنون در چنین تنگنایی گیر نکرده‌ام» (جلسه ۳۰، ص. ۷۰۶) این جمله بیانگر وضع همه کودتاچیان، اعم از شاه و دربار و عمله و شرکای نظامی و غیرنظامی، خارجی و داخلی او بود. هندرسن که گفته بود مصدق محاکمه خود را به محاکمه رژیم تبدیل می‌کند. مصدق همه را به «تنگنا» کشیده بود.

او چه می‌گفت، عصاره استدلالات دفاعی او را پیش از این دیدیم که شاه مشروطه هیچ مسئولیتی ندارد و نمی‌تواند حکم عزل و نصب صادر کند، آنچه در ۲۸ مرداد اتفاق افتاد یک کودتای خارجی بود که علیه یک دولت ملی و مردمی که به مبارزه با استعمار جهانی و آبادی برخاسته بود صورت گرفت او با سخنان خود نشان داد که تا شاه هست خود کامگی، انقیاد و وابستگی و سرکوب و استعمار هم خواهند بود یعنی که اگر این همه را نمی‌خواهیم شاه و آبادی را نخواهیم. این پیام او روشن و صریح به گوشها می‌رسید و بزدها می‌تشت. برای مصدق، محکمه و محاکمه مرحله دیگری از یک زندگی سراسر مبارزه بود. در این محکمه هم انگیزه‌های او تغییری نکرده بود. به سخنانش گوش فرا دهیم: یا همه کبر سن، بلند صحبت می‌کند:

«من نمی‌توانم [آهسته‌تر] صحبت کنم. خوامم جمع نیست. اگر آهسته صحبت کنم یادم می‌رود چه می‌گفتم» (جلسه ۱۸، ص. ۴۳۴).  
 «من در این دادگاه اقرار می‌کنم که مسلمان و شیعه اثنی عشری هستم. مسلک من، مسلک حضرت سیدالشهداء است یعنی آنجایی که حق در کار باشد با هر قوه‌ای مخالفت می‌کنم. از همه چیز می‌گذرم. نه زن دارم، نه پسر دارم، نه دختر دارم. هیچ چیز ندارم مگر وطنم را در جلو چشم دارم. رسول اکرم فرموده است قُمْ قِاسْتَقِم، بایست و مقاومت کن. البته نفرموده است بدون مطالعه مقاومت کن. وقتی دیدی موضوعی بحق است بایست و استقامت کن. حالا من پیروی از مولای خودم را که در یک عمر کرده می‌کنم و تا نفس دارم دنیا را عقیده

صحیح خود هستم» (جلسه ۱۷، ص. ۴۱۳).

«شما درباره بنده هیچ کاری بالا تر از این که بنده را به دار بزنید نمی‌توانید بکنید» (جلسه ۱۷، ص. ۴۲۱)، «بدانید که محکومیت ناشی از ایمان و عقیده موجب بقای استقلال مملکت می‌شود و باعث افتخار من است... محکومیت ناشی از ایمان و عقیده، محکومیتی که نتیجه مبارزه برای آزادی و استقلال مملکت است چیزی نیست که مرا متأثر کند بلکه موجب خوشوقتی و افتخار من است» (جلسه اول، ص. ۹۰).

«نه آقا، نه. من حرفم را باید در این دادگاه بزنم. من، دکتر مصدق، شایسته هستم که آنچه برخلاف قانون اساسی می‌شود عرض کنم. جرأت این کار را دارم. به هیچ چیز غیر از صلاح مملکت عقیده ندارم و تا نفس آخر در خدمت وطن عزیز می‌کوشم». (جلسه ۲۴، ص. ۵۹۹).

«حال خوب است که... بفرمایند که من نخست‌وزیر هستم یا نه؟ اگر... جرأت نکنند به این سؤال جوابی بدهند... نسل کنونی و نسلهای آینده جواب این سؤال را به ایشان و امر دهندگان ایشان و اعقاب ایشان، یا به آنان که ایشان را تشویق به این کار کرده‌اند خواهند فهماند که نمی‌شود دیگر بیگانگان را بر این مملکت مسلط کرد و هرگز نخواهند گذاشت که این آلهای فعل را بر تومن مراد سوار کنند» (جلسه اول، ص. ۹۳).

«من هیچوقت از کسی ترس نداشته و خلاقگرایی هم ننموده‌ام» (جلسه ۳، ص. ۱۲۰). «منتظر محکم شما هستم. شما مرا اعدام کنید. آن اعلام شما، برای من بزرگترین افتخار است» (جلسه ۲۴، ص. ۶۰۱).

«آری، تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم فرین امپراطوریهای جهان را از این مملکت برچیده‌ام و نتیجه در نتیجه معترف ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی دواکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را در نوردم، من طی اینهمه فشار و ناملايمانه، اینهمه تهدید و تضييقات از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نبستم و به خوبی می‌دانم که سر نوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آتیه در سراسر خاور و فیانیه در صدد گستن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند... من می‌خواهم از افتخاری که نصیب

«آن مرد» شده یعنی توانسته است متهم لجنج و عنود رندف یک را که برای اولین بار از روی لجاج و خیره سری به جنگ یا استعمار برخاسته روی کرسی جرم و جنایت نشانیده استفاده کنم و شاید برای آخرین بار در زندگی خود ملت رشید ایران را از حقایق این برد وحشت انگیز مطلع سازم و مزده بدهم

مصطفی را وعده داد الطاف حق

گر بمیری تسو، نسب برد این ورق

\* \* \*

در این مدت، گفتگو از مصدق از جمله «محرمات» بوده است و تنها هتاک‌های و دشنام‌گویی به او مجاز شناخته می‌شده است. از همان آغاز کار هم‌چنان که دیدیم، کودتاچیان خون می‌خواستند و اگر مصدق را نکشند نه به این علت بود که نمی‌خواستند، نمی‌توانستند. اگر می‌توانستند او را هم به سرنوشت زنده یادان فاطمی و کریمپور دچار می‌کردند و در زندان به آتش می‌کشیدند تا هلهله گویان پایکوبی کنند و سردوشی بگیرند. و اگر نتوانستند فقط از ترس قدرت افکار عمومی ایران و جهان بود. در جامعه التهاب زده پس از کودتا، این قدرت گسترده نهضت ملی بود که ایشان را از چنین کاری بازداشت.

حکام زمانه زچه رو کینه مصدق را هیچگاه از دل بیرون نکردند؟ خشم این دار و دسته گوش به فرمان و مزدور از کجا سرچشمه می‌گرفت؟

مصدق کوشی صادقانه بود برای ایجاد جامعه‌ای مرکب از شهروندانی آزاد، مسئول و مستقل. به یاری و حمایت طبقات زحمتکش و مستمیده مردم. این کوشش دستاوردهای گرانقدری را فراچنگ آورده بود: در جامعه آن زمان، ریشه‌های فساد درونی را یکایک به نیستی کشانده بود: ملاکان و زمینداران و متنفذان و قدرتمندان و آنچه در اردوگاه ارتجاع و محافظه کاری قرار داشت بافتزوا و تنزلزل روبرو بودند. دربار و درباریان به ترک یار و دیار مجبور شده بودند. اداره ارتش از چنگ حکام

بیرون آمده بود و در میان ارتشیان، هواداری از نهضت ملی قدرت می‌گرفت و بالاخره کار تا آنجا رسیده بود که پهلوی و همسرش در رم، در رؤیای گاوچرانی و گله‌داری در تکران غوطه‌ور بودند. در درون، کوششی عظیم برای پی‌ریزی دستگاه اداری، نظامی و قضایی مملکت دنبال می‌شد، و آن سال نخستین بار بود که دنیای روستایی نیز به صحنه سیاست می‌آمد و از پرداخت «سهم اربابی» سرباز می‌زد. کارگران و زحمتکشان در مبارزه برای ملی شدن نفت مشارکت روز افزونی داشتند و جامعه خمود و خواب‌آلود استعمارزده ایران هویشی تازه می‌یافت. اما محور اصلی این کوشش، درهم شکستن استعمار و مبارزه با امپریالیسم بود. ملی کردن نفت ایران، استعمارگران را به وحشت و اضطراب دچار ساخته بود در حالی که سراسر جهان استعمارزده، شنیدن این پیام را نشانه در رسیدن روزگار تازه‌ای می‌دیدند. از اندونزی تا الجزایر، نام مصدق الهام‌بخش و رهگشای مبارزات ضد امپریالیستی و آزادیبخش ملل استعمارزده بود. در افتتاح کنفرانس بان‌دونگ در اردیبهشت ۱۳۳۴ (۲۴-۱۸ آوریل ۱۹۵۵)، مردم اندونزی با فریاد «مصدق»، «مصدق» با هیئت نمایندگی سرافکننده ایران روبرو می‌شدند و در پاییز ۱۳۳۲، ژنرال نجیب در قاهره اعلام می‌کرد که «کمترین اثر جریانهای اخیر ایران در مورد مصر اینست که دیگر صلاح نیست نیروهای انگلیسی در ترعه سوئز باقی بمانند»، ۱۶۶ و می‌دانیم که اثر بزرگ‌تر تجربه مصدق در مصر، ملی کردن ترعه سوئز در زمان جمال عبدالناصر بود.

نهضت مصدق می‌بایست درهم شکست شود تا ارجاع ایران و استعمار جهان از خطر مصون بماند. کینه به مصدق، کینه همه استعمارگران، ارجاعیان و مستبدان به آزادیخواهان و ترقی‌طلبان ضد استعمار است. و از همین رو است که تا آن زمان که جامعه‌ای آزاد و مستقل و به دور از اردوگاهها و وابستگیها در ایران پایه‌ریزی نشود کینه مصدق همچنان درد خود کامگان پایدار خواهد ماند. چرا که مصدق همچنان مسئله آفرین خواهد بود.

برخی از اهل سیاست تا هستند مسئله آفرینند و زمانی که نیستند به فراموشی سپرده می‌شوند. برخی دیگر زمانی که نیستند مسئله می‌آفرینند و نیستی آنهاست که هستی حکام را به لرزه می‌آورد. اقا در میان اهل میارزه و سیاست، انگشت شماری هستند که هم در هستی و هم در نیستی خود مسئله آفرین می‌گردند. اینان کسانی هستند که مسائل دوران تاریخی جامعه خود را طرح می‌کنند و به رفع و حل آنها



برمی‌خیزند. و از همین رو تیز چه باشند و چه نباشند، تا زمانی که آن دوران تاریخی سپری نشده است، اینان نیز همچنان خواهند بود. مصدق از زمره این کسان بود. او در دوران سلطه استعمار و انقیاد استعماری پنجه در پنجه استعمارگران انداخت و آزادی مردم را پشتوانه این مبارزه استقلال طلب دانست. تا زمانی که مبارزه با استعمار، مبارزه با سلطه اقتصاد جهانی و امپریالیسم دوام دارد و تا زمانی که مردمی برخوردار از آزادیها و حقوق دموکراتیک، در این مبارزه مشارکت نمی‌یابند مصدق همچنان هست. وجدان معذب حکام خودکامه است. شیخی امت که ما را فرا گرفته. مصدق پناهگاه نیست، پشتوانه نیست، میراث نیست، رهنمود است، راه نیست، جهت است.

بهار و تابستان ۱۳۶۰

(علی همدانی)

